

سوکندبه قلم و آنچه می نویسند

جزوه حقوق اساسی ۱

جمع آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

حیرت انگیزی که دنبالش بودید این جزوه است!

کبیه که ندونه درس حقوق اساسی، از مهم ترین دروسه! تصمیم گرفتیم که برای این درس که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تشنّت منابع می شوند کتاب جزوه طور کاملی رو تهیه کنیم که شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظم منطقی اوون به سردرگمی تبدیل نشه. مطالعه ی این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد و علی الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون های تخصصی حقوقی مانند ارشد و دکتری توصیه می شود. ضمناً باید بگم: ده ها جزوه سُبک و روان حقوقی که به طور شگفت انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می دم که اگه فقط یکی از اوونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات حقوق مدنی، آیین دادرسی کیفری و آیین دادرسی مدنی و ...) اینه که مثلی یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می خوام نوشته هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می دن؛ مثلاً عینک زرد می زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می خوام با «ساده نویسی» و آوردن مثال های ساده فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب توجه باشه. نمی خوام از این جمله کلیشه ای ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن».

من این «متفاوت بودن» رو در جزوه هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل های جدید و آخرین تغییرات قوانین و تست های آزمون های هر سال، به روز می شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می تونید اینستاگرام ([@vekalatyyar](https://www.instagram.com/vekalatyyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ پیامک یا واتس اپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می شه مطلعتون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

مقدمه

به صورت چریکی، کلّ حقوق اساسی ۱ را آموزش خواهیم داد به گونه‌ای که به سادگی خوردن یک سوپ مرغ به صورت شیوا و رسا آن را بفهمید. ما اوون قدیم که دانشجوی کارشناسی بودیم، استادامون بهمون کتابای اصلی رو معرفی می‌کردند. وقتی این کتاب‌ها رو دستمون می‌گرفتیم با یک سری اصطلاحات قلمبه‌سلمبه چقر حقوقی مواجه می‌شدیم که ارزش چیزی نمی‌فهمیدیم و نهایتاً حوصله‌مون سر می‌رفت و زده می‌شدیم؛ البته باید گفت که مشکل از خودمون بود که اوون اصطلاحات رو در سال‌های دوره کارشناسی نمی‌فهمیدیم، چون مفاهیم پایه رو نمی‌دونستیم و یکی باید اول به زبون داستانی و با مثال‌های روشن برامون قصه می‌گفت و بعد، برامون خواندن اصطلاحاتِ ثقیل و دشوار، مثل خوردن هلو می‌شد! در سال‌های اخیر که «شبکه‌های اجتماعی»، ادبیات عامیانه رو ترویج دادن و مخاطب عمده این شبکه‌ها، دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها هستند، معلم حقوق باید به زبون اینستاگرامی برای اوونها تدریس کنه! اصلاً هنرِ معلّمی یعنی «ساده‌گویی»؛ خلاصه اینکه، حقوق اساسی رو به طور کامل می‌گم و شما رو معتاد به روش خودم می‌کنم؛ قول می‌دم!

تقدیم به تمام کسانی که تابه حال هیچ‌به‌آن‌ها تقدیم نشده است؛ تقدیم به کنمان!

مقدمه

جامعه سیاسی از فرمانروایان و فرمانبران ترکیب شده است. از یک طرف افراد و اشخاص قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر قدرت حاکم. همان‌گونه که فرمانبران (افراد، اشخاص، شهروندان) با یکدیگر ارتباطی دارند با فرمانروایان (اشخاص و نهادهای حاکم) نیز دارای انواع روابطی هستند. مجموع این روابط پیچیده و چندبعدی مورد توجه حقوق است. علم حقوق کلیه این روابط را چارچوب‌بندی می‌کند و بر پایه و اصول و قواعدی آنها را تنظیم می‌نماید. حقوق اساسی یکی از شاخه‌های مهم حقوق است که اختصاصاً به روابط سیاسی بین فرمانروایان و فرمانبران می‌پردازد.

مفهوم جامعه سیاسی

از دید جامعه‌شناسی، کلیه گروه‌بندی‌های بشری اعم از خانواده، قبیله، عشیره، روستا، شهر، کشور و نظایر آنها جامعه به معنی اعم کلمه هستند. مفهوم جامعه، زمانی واقعیّت و مصداق خارجی می‌یابد که بین افراد و گروه‌های تشکیل‌دهنده گروه‌بندی انسانی روابطی از نوع اجتماعی آن محقق می‌شود. روابط متقابل بین افراد و گروه‌ها، هر چه گسترده‌تر و شبکه‌بندی آن پیچیده‌تر باشد، انسجام جامعه بیشتر و سیر به سوی آن کمال مشهودتر است.

جامعه به دنبال گرهمایی اجتناب‌ناپذیر افراد و گروه‌ها و ایجاد ارتباط از نوع اجتماعی آن متولد می‌شود و به سبب متفاوت بودن روابط، از خلال جامعه چهره قدرت ظاهر می‌شود و این قدرت به وسیله فرمانروایان اعمال می‌گردد.

قدرت سیاسی

جامعه، سریر (تخت) قدرت است. قدرت در جامعه پا به عرصه وجود می‌نهد و عواملی نظیر نظم عمومی، مصلحت اجتماعی و سود عام که از مظاهر الزامات فرمانروایی است اجباراً قدرت را در قالب حقوق صورت‌بندی می‌کند و به تدریج از حالت شخصی درمی‌آورد و به نهادهای سیاسی می‌سپارد.

آن دسته از قدرت‌های نهادین موجود در جوامع سیاسی که هدف آنها اعمال نوع ویژه‌ای از قدرت، نظیر حکومت و تمثیّت امور سیاسی جامعه باشد، قدرت سیاسی به معنای واقعی کلمه به شمار می‌آیند.

قدرت یعنی در اختیار داشتن وسایل و ابزارهایی که به وسیله آن‌ها بتوان بر شخصی یا چیزی تأثیر گذاشت و یا اراده‌ای را به فردی یا گروهی تحمیل کرد و یا تصمیم اتخاذ کرد و آن را مرحله اجرا درآورد. قدرت هنگامی واقعی خود را داراست که ظرفیت و قابلیت آن را داشته باشد تا دیگران را وادار به انجام امری یا رفتار مشخصی کند. اگر جامعه به مرحله تکامل خود برسد و نوع ویژه‌ای از قدرت بتواند به عنوان عامل تعیین‌کننده سرنوشت کلی جامعه بر همه اعضای آن تحمیل شود قدرت سیاسی به وجود آمده است. از نظر ما جامعه تکامل یافته همان جامعه سیاسی (دولت - شهر، دولت - کشور و غیره) است و قدرت تکامل یافته و ویژه، همان قدرت سیاسی است؛ بنابراین جامعه سیاسی و قدرت سیاسی دو مفهوم توأم‌اند. برای اینکه جامعه سیاسی شکل بگیرد باید شرایط زیر را داشته باشد:

۱. اعضای تشکیل دهنده جامعه باید نسبت به این کلیت احساس تعلق کنند.

۲. جامعه باید به آن درجه از یکپارچگی و استقلال برسد که بتواند در برابر دنیای خارج، همانند کلیتی متمایز جلوه کند.

۳. قدرت موجود در درون جامعه از نوع سیاسی آن باشد.

۴. سازمان‌بندی اجتماعی از حالت ابتدایی و شخصی خارج شده و به مرحله بلوغ و انسجام و تکامل رسیده باشد.

۵. نظم هنجاری مستقر باید از خصلت حقوقی برخوردار باشد.

در صورت فراهم شدن شرایط فوق جامعه سیاسی محقق شده است که در سه خصوصیت زیر از سایر جوامع متمایز می‌گردد:

۱. **جامعه سیاسی فراگیر و کلی است:** جامعه سیاسی مجموعه فعالیت‌های انسانی را در برمی‌گیرد. هیچ‌کس نیست که عضو دولت - کشوری باشد و بتواند از مقررات و موازین حاکم بر آن شانه خالی کند.

۲. **جامعه سیاسی خصلت الزامی دارد:** آن کس که در جامعه سیاسی متولد شود، از همان آغاز، موازین و مقررات جامعه بر وی تحمیل می‌گردد و تا هنگامی که در آن زندگی می‌کند باید بار آن را تحمل نماید و در صورتی که آن را ترک کند و به جامعه دیگری وارد شود، در جامعه سیاسی جدیدی که برگزیده است، باز بیرون از اراده خود به الزامات آن نیز باید گردن نهد. در واقع جامعه سیاسی بر انسان الزاماً تحمیل می‌شود.

۳. **قدرت، در جامعه سیاسی قاهرانه عمل می‌کند:** قدرت سیاسی دارای آن چنان امکانات و ابزارهایی است که به واسطه آن‌ها می‌تواند اراده فرمانروایان را به فرمانبران تحمیل نماید. مقاومت در برابر قدرت سیاسی، از طریق سازمان‌های ضمانت‌اجرایی نظیر نیروهای نظامی و انتظامی در هم می‌شکند. اگر فرد یا گروهی قواعد الزام‌آور جامعه سیاسی را نقض کنند و یا در برابر تصمیمات آن گردن افرازند دستگاه قضایی و نظام ضمانت‌اجراء تعقیب و مجازات را اعمال خواهد کرد.

مفهوم حقوق اساسی

حقوق اساسی بخشی از حقوق عمومی داخلی است که شکل حکومت و سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و وظایف و اختیارات قوای عالی و نیز روابط نهادها و قوای مزبور را با هم تعیین می‌کند و همچنین حقوق عمومی افراد را که دولت مکلف به احترام آنها می‌باشد، مشخص می‌نماید.

حقوق اساسی دارای دو صفت عمومی و اساسی است که صفت اول به معنای این است که آثار و نتایج آن به عموم افراد یک ملت مربوط می‌گردد و صفت اساسی یعنی رشته‌ای از حقوق که از اساسی‌ترین مسائل مربوط به جامعه مثل: حکومت و تشکیلات آن و یا اساسی‌ترین مسائل انسان‌ها مثل حقوق آزادی‌های فردی و اجتماعی و غیره بحث می‌کند.

منابع حقوق اساسی

۱. منابع نوشته

۱. قانون اساسی: قانون اساسی که شالوده حکومت هر کشور و چهارچوب اساس حقوق آن محسوب می‌شود، معمولاً دارای اصول و قواعد اساسی شکل حکومت و قوای آن و حدود و اختیارات و وظایف هر یک و تشکیلات و وظایف نهادهای اساسی و حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های کلی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی کشور می‌باشد؛ و در کشورهایی که اداره اجتماع و حکومت‌شان بر مبنای یک سند نوشته به نام قانون اساسی است، این سند به عنوان مهم‌ترین منبع حقوق اساسی آنها به شمار می‌رود.
۲. قوانین ارگانیک: به مثابه تدبیری برای اجرای قانون اساسی و در واقع دنباله موسع آن هستند. وضع قوانین یادشده جزء صلاحیت اجباری پارلمان شمرده می‌شود چراکه در متن قانون اساسی امر به وضع آن شده است. در مقابل، قوانین عادی بنا به مصلحت جامعه و نیازهای موجود و با توجه به صلاحیتی که پارلمان در تصویب قوانین دارد وضع می‌شوند.
۳. قوانین عادی: مصوبات مجالس قانون‌گذاری، به ویژه آن دسته از قوانینی که به نحوی مبین ترسیم قواعد اساسی در عمل هستند و بررسی آنها برای فهم بهتر اصول قانون اساسی لازم است.
۴. اعمال قوه مجریه: نظیر تصویب‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها ماهوی و اجرایی و تصمیمات هیأت دولت و وزیران و مسؤولان سیاسی کشور.
۵. آراء دستگاه‌های کنترل‌کننده: مانند شورای قانون اساسی در فرانسه یا شورای نگهبان در ایران.
۶. مذاکرات مجالس و قانونگذار: به ویژه برای بررسی سایر اعمال قوه مقننه، نظیر سؤال‌ها، استیضاح‌ها و یا تعیین مسؤولان نظارت سیاسی، اداری یا مالی.
۷. سایر اسناد و مدارک نظیر آثار مهم علمای حقوق اساسی و سایر علمای حقوق، اساسنامه‌ها و مرامنامه‌های احزاب، اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سازمان سیاسی، آثار رجال سیاسی شامل شرح‌حال‌ها، خاطرات و امثالهم.
۸. احکام و فرامین رؤسای کشورها یا رهبران آنها.

۲. منابع عرفی

شیوه اجرای قوانین و عملکردها، قاعدتاً پس از مدت‌ها تکرار، عرف و عادات خاص سیاسی خود را در زندگی هر جامعه‌ای پدید می‌آورد که در نحوه اجرای حقوق اساسی آن جامعه اثرات غیر قابل انکاری خواهد داشت. شکل‌گیری قواعد عرفی در زمینه سیاسی نیز، مانند سایر قلمروها نیاز به گذشت ایام و الزام‌آور شدن این قواعد در اثر عملکرد مداوم و مستمر آنها دارد. در حقوق اساسی کشوری مانند انگلستان نقش عرف در شکل‌گیری و حتی نحوه اجرای رژیم پارلمانی مؤجد مقرراتی شده است که به آن کنوانسیون‌های حقوق اساسی می‌گویند که بخش عظیم منابع حقوق این کشور را تشکیل می‌دهد.

۳. مددگیری از سایر علوم اجتماعی

از آنجا که هدف بررسی و مطالعه این رشته از علم حقوق، شناخت هر چه واقعی‌تر کارکرد نهادهای سیاسی است، بنابراین نمی‌توان تنها برای شناخت کلیه ابعاد موضوع به چند سند نوشته اکتفا کرد. امروزه توجه هر چه بیشتر به جامعه‌شناسی سیاسی و روش‌های علمی آن، حقوق اساسی را از دایره تنگ تفسیر لفظی رهایی بخشیده به واقعیت‌های زندگی اجتماعی نزدیک‌تر کرده است.

مفهوم قانون اساسی

قانون اساسی در مفهوم عام به کلیه قواعد و مقررات موضوعه یا عرفی، مدوّن یا پراکنده‌ای گفته می‌شود که مربوط به قدرت و انتقال اجرای آن است؛ بنابراین اصول و موازین حاکم بر روابط سیاسی افراد در ارتباط با دولت و نهادهای سیاسی کشور و شیوه تنظیم آنها و همچنین کیفیت توزیع قدرت میان فرمانروایان و فرمانبران از زمره قواعد قانون اساسی است. قانون اساسی از یک سو حد و مرز آزادی فرد را در برابر عملکردهای قدرت (نهادهای فرمانروا) و از سوی دیگر حدود اعمال قوای عمومی را در برخورد با حوزه حقوق فردی رسم می‌کند.

تعریف دیگری که از قانون اساسی می‌توان داشت این چنین است:

قانون اساسی مجموعه قواعد و مقرراتی است که حاکم بر اساس حکومت و صلاحیت قوای مملکت و حقوق و آزادی‌های فرد و جامعه و روابط فی مابین آنها است. ضمناً قانون اساسی بر خلاف سایر قوانین شامل دسته یا طبقه خاصی از افراد اجتماع نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر حقوق و تکالیف تمامی افراد یک ملت و کشور است که صرف‌نظر از مقام، حرفه، شغل و موقعیت‌شان در این قانون سهیم می‌باشند.

چگونگی و روش‌های وضع قانون اساسی

از آنجا که قانون اساسی در هر کشور از جایگاه و منزلت و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا در تدوین آن از شیوه‌های خاصی که مشمول مقررات پیچیده‌ای می‌باشد استفاده می‌شود و ضمناً با تشریفات جداگانه‌ای از سایر قوانین تهیه و تنظیم می‌گردد. به همین جهت معمولاً کشورهای مختلف جهان در این امر از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کنند که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم:

۱. در بعضی از کشورها مقام صلاحیت‌دار برای وضع و تدوین قانون اساسی، سلطان یا حاکم آن کشور می‌باشد. چنان‌که در گذشته در کشورهای سلطنتی قانون اساسی اغلب توسط سلاطین تهیه و به ملت اعطا می‌گردید؛ و این سلطان بود که کلیه مقررات حاکم بر نظام و حتی شکل حکومت را تعیین می‌کرد. چنان‌که در کشور ما نیز در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴ قمری) فرمان مشروطیت از طرف مظفّرالدین شاه قاجار به ملت داده شده که متعاقب آن مجلس ملی تشکیل شد و اقدام به تدوین قانونی اساسی نمود.

۲. امروزه در برخی از کشورهای دموکراتیک، معمولاً مقام صلاحیت‌دار برای وضع قانون اساسی را مردم دانسته و تدوین قانون اساسی را بر عهده ملت‌ها و بر اساس خواست و اراده آن‌ها قرار داده‌اند، این شیوه به طریق اعمال می‌گردد:

الف - طریق مستقیم و بی‌واسطه که مردم مباشرة با انجام رفراندوم اقدام به تدوین قانون اساسی می‌کنند.

ب - طریق غیرمستقیم و با واسطه که مردم با اعطای نیابت و وکالت به نمایندگان یا وکلای خود حق تدوین قانون اساسی را به منتخبین خود واگذار می‌کنند که نمایندگان آنها در مجمعی به نام «مجلس مؤسسان» یا «مجلس خبرگان» و ... جمع شده و به تدوین قانون اساسی می‌پردازند.

از آنجایی که هر یک از شیوه‌های مذکور دارای اشکالات و معایبی هستند لذا بعضی از کشورها تلفیقی از دو طریق فوق را برگزیده‌اند.

۳. طریق خبرگان - رفراندوم یا طریق مؤسسان - رفراندوم، در این روش مضاعف ابتدا مردم عده‌ای را برای تهیه و تنظیم قانون اساسی انتخاب می‌کنند که پس از تهیه آن به وسیله منتخبین مردم، دوباره توسط خود مردم تأیید و یا ردّ می‌گردد که در این شیوه چنانچه خواسته‌های مردم در مرحله اول در متن قانون برآورده نشده باشد، مورد قبول واقع نشده و مجدداً تهیه و تنظیم می‌گردد. به عنوان مثال قانون اساسی سال ۱۹۴۶ فرانسه پس از تصویب توسط مجلس آن کشور طی رفراندومی از طرف مردم رد شد و برای بار دوم مجلس مؤسسان تشکیل دادند و متن مورد قبول دیگری را تصویب کردند.

۴. در نظام جمهوری اسلامی که قانون مُنبَعث از اراده و خواست مردم نیست، بلکه منشأ آن دستورات و احکام صادره از جانب خالق متعال و حکیم و علیم و قادر مطلق است و توسط کتاب و سنت در اختیار ماست که به وسیله خبرگان در دین، تنظیم و با نظرخواهی از مردم بر استنباط خبرگان از مکتب و قوانین اسلامی صحه گذارده شده همانند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در همه‌پرسی ۱۲ آذر ۱۳۵۸ مورد تأیید نهایی ملت قرار گرفته و به مورد اجرا گذاشته شد.

محتوای قانون اساسی

محتوای قوانین اساسی دنیا معمولاً از دو بخش یا بیشتر تشکیل می‌شود:

الف - مقدمه قانون اساسی معمولاً حاوی کلیات، اهداف، اصول کلی و آرمان‌های ملت‌هاست که الهام‌بخش قانون‌گذار عادی است. مقدمه قانون اساسی اعلام‌کننده ایدئولوژی، فلسفه سیاسی دولت و نظام حاکم و طرز تلقی آن از جامعه و انسان و حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌باشد.

ب - قسمت اصلی قانونی اساسی و به معنای اخص آن دربرگیرنده اصول و احکام حقوقی هر قانونی بوده و ضمن اینکه دارای ضمانت‌اجراست؛ بیان‌کننده ساختار تشکیلات حکومت و دولت و روابط بین نهادها و سازمان‌های نظام مربوطه و نیز روابط بین دولت و ملت و ... می‌باشد.

ج - مؤخره یا خاتمه که ممکن است حاوی مبانی و نکات زیربنایی و مستندات قانون و یا نکاتی از این قبیل باشد، نظیر آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آورده شده است.

تمایزات قانون اساسی از سایر قوانین

قانون اساسی در هر کشوری به دلیل اهمیت خاص خود معمولاً تفاوت‌هایی با سایر قوانین دارد که البته این تمایزات در کشورهایی که قوانین مدون دارند بیشتر محسوس و مشهود است. اهم این تمایزات عبارتند از:

۱. از لحاظ وضع و تصویب

معمولاً وضع و تصویب قانون اساسی در هر کشوری دارای تشریفات و مقرراتی است که برای وضع و تصویب قوانین عادی رعایت نمی‌شود.

۲. از لحاظ تفسیر

بدیهی است همان‌طوری که تصویب قانون اساسی به عهده مرجع خاصی قرار داده می‌شود، تفسیر آن هم توسط مراجع یا محاکم خاصی انجام می‌شود مثلاً در جمهوری اسلامی ایران، تفسیر قوانین عادی با مجلس شورای اسلامی (اصل ۷۳ قانون اساسی) ولی تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان می‌باشد (اصل ۹۸ قانون اساسی)

۳. از لحاظ تجدیدنظر یا ثبات و دوام

قوانین اساسی کمتر از قوانین عادی دچار تغییر و تبدیل، واقع می‌شوند.

۴. از لحاظ رتبه و درجه اعتبار

قانون اساسی در رأس قوانین هر کشور قرار دارد و به عنوان محور اصلی و اساسی تمامی قوانین به شمار می‌رود.

ویژگی‌های لازم قانون اساسی

قانون اساسی که مهم‌ترین منبع حقوق اساسی است باید واجد شرایطی که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است، باشد:

۱. قانون اساسی هر کشوری باید مبتنی بر یکسری اصول و معیارهای خاص ملت و اجتماع مختص خود باشد؛ و با در نظر گرفتن ارزش‌های خاص جامعه خود تهیه و تنظیم گشته و اصول مختلف آن هم نتیجه منطقی همان اصول و معیارها و ارزش‌های زیربنایی موردنظر باشد.
۲. قانون اساسی هر کشوری چه در محتوا و چه در شکل نباید صرفاً تقلیدی باشد، بلکه باید با اوضاع سیاسی و اقتصادی و مذهبی و فرهنگی جامعه خود کاملاً مطابق باشد.
۳. در قانون اساسی فقط باید به امور کلی و مسائل اساسی پرداخته شود و از مسائل غیراساسی همانند شرایط انتخابات و سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌ها که باید در قوانین عادی به آنها اشاره گردد، خودداری شود. قانون اساسی نباید با پرداختن به مسائل جزئی و امور غیراساسی از حالت بنیادی خارج گردد.
۴. تمامی مواد قانون اساسی باید قابل اجرا باشد و از ذکر مواردی که قابل اجرا نیست، جداً پرهیز گردد.
۵. مقررات و اصول قانون اساسی باید کاملاً واضح و صریح و روشن باشد و از هرگونه پیچیدگی و ابهام خودداری گردد تا این امر سبب نشود در تفسیر و تحلیل اصول آن به حسب شرایط و اوضاع دستخوش تغییر تفاسیر سلیقه‌ای (شخصی) و یا گروهی گردد.
۶. اصول قانون اساسی باید در میان مطالب و اعطای مسئولیت‌ها و وظایف به گونه‌ای تنظیم گردد که هیچ اصلی با اصل یا اصول دیگر تعارض و تنافی نداشته باشد.
۷. از آنجایی که تمامی قوانین خصوصاً قوانین اساسی صرف‌نظر از بعضی از اصول و معیارهایی مبنایی آنها که ثابت و لایتغیر هستند، بسیاری از اصول و مواد آن خصوصاً از نظر شکل و تنظیم روابط بین نهادها و ارگان‌های ناشی از اراده مقننین و نمایندگان هر ملت و کشوری می‌باشند که با توجه به امکان هرگونه خطا و ضعف و نقص در تقنین انسان‌ها، لازم است اصل یا اصولی راجع به شیو و یا طرق بازنگری و تجدیدنظر در قانون اساسی قید شود؛ ضمناً مقررات مربوط به تجدیدنظر و بازنگری و تشریفات مربوط به آن نباید به گونه‌ای سخت و مشکل باشد که این امر را غیرممکن یا غیرمقدور نماید و از طرفی هم نباید چندان سهل و آسان باشد که با هر درخواست و تقاضایی قابل تجدیدنظر و تغییرات گردد.

اقسام قانون اساسی

طبقه‌بندی و تقسیم قوانین اساسی را از دیدگاه‌های متفاوت تقسیم می‌کنند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

۱. قانون اساسی عرفی و قانون اساسی موضوعه

قانون اساسی عرفی نیز مانند قانون اساسی موضوعه مربوط به انتقال و اجرای قدرت و ساختار سیاسی هر کشور است که در اثر تحولات تدریجی به وجود آمده است. قانون اساسی بریتانیا مجموعه‌ای از اعلامیه‌ها، منشورها، مصوبات مجلس قانونگذاری شبیه قانون عادی و همچنین عرف و عادات و کنوانسیون‌هاست که قواعد آنها ماهیتاً جنبه «اساسی» دارند در حال که قوانین اساسی موضوعه توسط ارگان‌های مؤسس (مجلس مؤسسان، آرای مردم یا سایر دستگاه‌هایی که برای این منظور به وجود می‌آیند) در یک یا چند متن تهیه و به تصویب می‌رسند.

تفاوت بین این دو قسم قانون اساسی این است که قواعد و هنجارهای عرفی گاهی نامشخص و غیردقیق بوده و گاهی هنگام اجرا اشکالاتی به همراه خواهد داشت، در حالی که این مسائل به ندرت در قوانین اساسی موضوعه یافت می‌شود و اگر به چنین مواردی برخورد حاصل شود چندان قابل توجه نیست و ارگان‌های صالح برای تفسیر می‌توانند با توجه به متن موجود و رجوع به سابقه تا حدودی در رفع مسائل مورد اختلاف بکوشند. بر اساس این معیار می‌توان از قانون اساسی مدوّن و غیرمدوّن نیز سخن گفت.

قانون اساسی مدوّن در اکثر موارد متن واحد و جامعی است که کلیه قواعد مربوط به ساختار سیاسی و قدرت و انتقال و اجرای آن را دربر دارد (مثل قانون اساسی سوئیس و قانون اساسی بلژیک) ولی در مواردی نیز از چند متن مکمل ترکیب یافته است (مثلاً قانون اساسی ۱۲۸۵ و متمم قانون اساسی ۱۲۸۶ مشروطیت ایران یا سه متن قانون اساسی جمهوری سوم فرانسه)

۲. قانون اساسی انعطاف‌ناپذیر (سخت) و قانون اساسی انعطاف‌پذیر (نرم)

ملاک این تقسیم‌بندی چگونگی تجدیدنظر (بازنگری) در قانون اساسی است. هنگامی که قانون اساسی را می‌توان به شیوه قوانین عادی (مثلاً از طریق مجالس مقننه و با همان تشریفات قانون‌گذاری) مورد تجدیدنظر قرار داد به آن اصطلاحاً انعطاف‌پذیر یا نرم می‌گویند. در چنین صورتی تغییر یا اصلاح قانون اساسی به قوانین عادی شباهت دارد و لذا مسأله سلسله‌مراتب و برتری شکلی قانون اساسی بر قانون عادی مطرح نخواهد بود. بریتانیا و اسرائیل دارای قوانین اساسی انعطاف‌پذیر (نرم) هستند.

در قانون اساسی (سخت) یا انعطاف‌ناپذیر، مراسم بازنگری (تجدیدنظر) توسط مجلس ویژه‌ای (مجلس مؤسسان، مجلس خبرگان) یا به وسیله آراء مردم (همه‌پرسی) یا مخلوطی از شیوه‌های مختلط انجام می‌پذیرد. به هر حال کار بازنگری به آسانی قابل انجام نبوده و تابع تشریفات پیچیده‌ای است که آن را از اصلاح و تغییر قوانین عادی متمایز می‌سازد. در این حالت، قانون اساسی بر قوانین عادی و سایر اعمال هنجاری برتری دارد و از حیث سلسله مراتب قوانین در رده نخست قرار می‌گیرد.

تقریباً کلیه قوانین اساسی مدوّن، انعطاف‌ناپذیر هستند و مقررات مربوط به بازنگری آنها طوری است که نتوان آنها را به آسانی دستخوش تغییر و دگرگونی قرار داد.

قوانین اساسی سوئیس، فرانسه، آمریکا، ایران، بلژیک و نظایر آنها را جزء قوانین انعطاف‌ناپذیر (سخت) به شمار می‌آورند.

۳. قانون اساسی یک‌دست و قانون اساسی مختلط

قانون اساسی یک‌دست که کلیه اصول آن دارای ارزش مساوی باشند؛ یعنی آیین تجدیدنظر در مورد همه مقررات آن به یکسان پیش‌بینی شده باشد. غالب قوانین اساسی مدوّن واجد این خصلت همسانی هستند. بر عکس قوانین اساسی مختلط به متون مصوبی گفته می‌شود که مشتمل بر دو نوع اصول باشند:

۱. اصولی که با آیین خاص قابل تجدیدنظرند (انعطاف‌پذیری و همگانی)

۲. اصولی که همانند قوانین عادی قابل اصلاح و تغییر می‌باشند.

مثلاً در قانون اساسی هند مقرراتی دیده می‌شود که از حیث بازنگری شباهت فراوانی با قوانین عادی مصوب مجلس دارند و آیین تجدیدنظر آنها مانند اعمال قوه مقننه، توسط کنگره هند انجام می‌شود. قانون اساسی آفریقای جنوبی (۲۴ آوریل ۱۹۶۱) در اکثر مواد و اصول، انعطاف‌پذیر (نرم) بوده و شبیه قانون اساسی بریتانیا می‌تواند توسط مجالس مقننه بازنگری شوند.

۴. انواع قانون اساسی از لحاظ منشأ شکل‌گیری

۴-۱: قانون اساسی اقتداری یا اعطایی

اگر قانون اساسی از سوی زمامدار بلامنازعی به عنوان امتیاز به مردم داده شود به آن قانون اساسی اعطایی یا اقتداری می‌گویند. لویی هجدهم پادشاه فرانسه در هنگام تاج‌گذاری، قانون اساسی را آزادانه و بر حسب اختیارات سلطنتی به مردم فرانسه اعطا کرد. همچنین بسیاری از دیکتاتورهای سده‌های نوزده و بیست از این طریق، تن به قبول قانون اساسی داده‌اند.

۲-۴: قانون اساسی نیمه اقتداری - نیمه اعطایی

گاهی شکل‌گیری قانون اساسی به وسیله حاکم مطلق ولی با همکاری یک یا دو مجلس انجام می‌گیرد. مظفرالدین شاه قاجار فرمان مشروطیت را با همکاری عده‌ای از رجال مذهبی و سیاسی صادر کرد و نخستین قانون اساسی در مجمعی مرکب از نمایندگان و نمایندگان پادشاه و توافق بین آنها تهیه گردید.

۳-۴: قانون اساسی مردم‌سالار

در بیشتر موارد، قوانین اساسی ثمره نهضت‌ها و انقلاب‌ها بوده، از طریق مردم یا نمایندگان آنها به تصویب رسیده است. روش‌های رایج برای تدوین و تصویب قانون اساسی مردم‌سالار عبارتند از:

۱. مجالس مؤسسان یا کنوانسیون‌ها که اعضای آنها برای تدوین قانون اساسی از سوی مردم انتخاب می‌شوند.
۲. همه‌پرسی نیز یکی از اشکال رایج برای تصویب قانون اساسی است. قاعدتاً طرح قانون اساسی پس از تهیه و تنظیم به همه‌پرسی گذارده می‌شود.
۳. شیوه مختلط یا تصویب از سوی مجالس مؤسس و همچنین تصویب مردم یا استفاده از سایر روش‌ها که همه بالمآل جنبه مردم‌سالاری دارند.

تاریخچه تدوین قانون اساسی

در گذشته دور

اگرچه در گذشته دور نظامات و قوانین ثابتی بوده است؛ اما بسیاری از محققین معتقدند در هیچ یک از جوامع گذشته قانون مدون و مشخصی که متمایز از سایر قوانین عادی باشد تا قبل از ظهور اسلام نبوده است.

البته گفته می‌شود ارسطو برای ۱۵۸ دولت مرکزی معاصرش قوانینی را ارائه داده است و یا قانون اساسی آن را نوشته است، اما هیچ یک از این نوشته‌ها اهمیت و ارزش اینکه به عنوان مدرک و منشأ قانون دولتی شناخته شوند ندارند و لذا به نظر بعضی از محققین شروع تدوین قانون اساسی را باید در شروع رسالت پیامبر اکرم (ص) دانست.

قانون اساسی در جهان معاصر

انگلستان

انگلستان دارای قانون اساسی مدونی نبوده و نیست و تشکیلات سیاسی این کشور مبتنی بر یک سلسله عادات و رسوم و بعضی از قوانین مدون است. مهم‌ترین قوانینی که قوای مملکتی را در بریتانیای کبیر و انگلستان امروزی تشکیل داده و روابط آنها را با یکدیگر معین می‌کند عبارتند از:

۱. فرمان مورخ ۱۱۰۰ م که به موجب آن «هانری اول» اختیارات و امتیازاتی برای روحانیون مذهب کاتولیک قائل شده و ضمناً تعهد نمود که از عملیات خلاف قانون مأمورین دولت جلوگیری کند.

۲. فرمان کبیر مورخ ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ م که در زمان سلطنت پادشاه انگلیس «جون اول» انتشار یافت که به موجب آن حقوق و اختیاراتی برای امرای محلی و سایر اتباع آزاد خود قائل شد. اگرچه این فرمان ۸۰۶ سال قبل صادر شده است و تاکنون تحولات بسیار زیادی در انگلستان صورت گرفته است، اما غالب مواد این منشور کماکان اهمیت خود را دارند و اکنون پایه و اساس رژیم سیاسی انگلیس به شمار می‌رود.

۳. فرمان ۱۲۹۸ «ادوارد اول» پادشاه انگلیس

۴. معروضه مورخه ۱۶۲۵ پارلمان انگلیس به چالز اول استوارت پادشاه انگلستان

۵. قانون مصوب ۱۶۶۸ راجع به حقوق افراد

۶. قانون ۱۶۷۹ راجع به آزادی شخصی.

و چندین قرارداد و قوانین و اعلامیه دیگر که هر یک به نوبه خود بیانگر بخشی از حدود و اختیارات تکالیف دولت و پارلمان و سایر نهادها و ارگان‌های کشور مذکور می‌باشد.

فرانسه

رژیم فرانسه تا سال ۱۷۸۹ رژیم سلطنتی بود و اختیارات سلطنت در این کشور بسیار وسیع و نامحدود بود و تمام قدرت و اختیار و اقتدار در دست پادشاهان مطلق قرار داشت و سلاطین وقت معتقد بودند این قدرت را خداوند به آنها اعطا کرده است تا اینکه:

۱. در سال ۱۷۸۹ با انقلاب در فرانسه اولین قانون اساسی در ۱۵ سپتامبر سال ۱۷۹۱ سلطنت مطلقه را به سلطنت مشروطه تبدیل نمود و قدرت تقنین به عهده یک هیأت مقننه قرار گرفت و پادشاه حق انحلال و تعطیل این مجلس را نداشت.

۲. قانون اساسی مصوب ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳ حکومت سلطنتی را ملغی و حکومت را به جمهوری تبدیل کرد.

۳. قانون اساسی سال سوم جمهوری ۱۷۹۵ شرایط و شکل و تعداد و چگونگی انتخابات مجلس و وظایف قوه مجریه را تغییر داد و قوانین جدیدی وضع نمود.

۴. در سال هفتم جمهوری (۱۷۹۹) ناپلئون با کودتای خود، قانون اساسی جدیدی را وضع کرد که یکی از خصوصیات آن تشکیل چهار مجلس (شورای دولتی - تریبونا - هیأت تقنینیه - مجلس سنای حافظ یا نگهبان) می‌باشد.

۵. قانون اساسی سال ۱۸۰۲، حکومت جمهوری را تبدیل به حکومت امپراتوری نمود و ناپلئون به سمت امپراتور انتخاب شد.

۶. پس از سقوط ناپلئون حکومت فرانسه به لوئی هجدهم منتقل شد و قانون اساسی ۱۸۱۴ قوه مقننه را به مجلس مبعوث و اعیان واگذار نمود.

۷. در اول مارس ۱۸۱۵ ناپلئون جزیره الب را ترک گفته و عازم فرانسه شد. پس از ورود به شهر لیون خود را مجدداً امپراتور فرانسه معرفی نمود و در تاریخ ۲۰ مارس وارد پاریس گردید و در ۱۲ آوریل قانون اساسی جدیدی تحت عنوان سند الحاقی ابلاغ نمود.

۸. مجلس مؤسسان فرانسه در سال ۱۸۴۸ قانون اساسی جدیدی تصویب و ابلاغ نمود و هیأت مقننه را مجلس واحدی نمود.

۹. قانون اساسی ۱۸۴۸ با کودتای لوئی ناپلئون ملغی و قانون اساسی جدیدی وضع شد.

۱۰. در سال ۱۸۵۲ حکومت جمهوری ملغی و لوئی ناپلئون به سمت امپراتور تعیین شد و سپس با شکست او در سال ۱۸۷۰ مجدداً فرانسه جمهوری شد.

۱۱. در سال ۱۸۷۵ قانون اساسی دیگری در فرانسه تصویب و به مور اجرا گذاشته شد.

۱۲. بالاخره در سال ۱۹۴۶ (۱۳ اکتبر) پس از تخلیه فرانسه از نیروهای نظامی آلمان «ژنرال دوگول» به وسیلهٔ رفرندوم، قانون اساسی ۱۸۷۵ را ملغی و قانون اساسی جدید را معرفی و برای اجرا اعلام نمود.

۱۳. سرانجام آخرین قانون اساسی فرانسه در سال ۱۹۵۸ تصویب شد که در سال ۲۰۰۸ اصلاح شد.

اتحاد جماهیر شوروی

تشکیلات سیاسی روسیه تا سال ۱۹۰۶ به صورت سلطنتی بود که به طور نامحدود تمام اقتدارات در دست امپراتور بود و تمام کارکنان دولت و متصدیان امور به نام و نمایندگی وی وظایف دولتی را انجام می‌دادند، البته در این دوره قانون اساسی به گونه‌ای که دربرگیرند و اختیارات حاکمان وقت بود، وجود داشت تا بالاخره پس از فتوحات ژاپن در خاور دور، امپراتور روسیه برای جلوگیری از نفوذ انقلاب در روسیه در سال ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ اقدام به اصلاحاتی در نظام سیاسی بزند و با دادن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی تا حدودی اوضاع را آرام کند؛ اما سرانجام دامنهٔ اغتشاشات اوج گرفته و در سال ۱۹۰۶ قانون اساسی جدیدی منعقد و ابلاغ گردید تا اینکه در سال ۱۹۱۷ پس از شکست قوای تزاری از آلمان‌ها و خرابی اوضاع داخلی و مخالفت مردم با زمامداران، انقلابی در روسیه به وقوع پیوست و پس از شیوع و نفوذ انقلاب ۷ نوامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد به سایر نقاط روسیه، سرانجام بسیاری از ایالت‌های روسیه از آن جدا و مستقل شده و چندی بعد یک دولت متحد به نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشکیل گردید و قانون اساسی آن به تصویب مقامات صلاحیتدار کشورهای جزء رسید و در ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۳ به موقع اجرا گذاشته شد.

قانون اساسی ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۳۶ اجرا شد تا اینکه در این سال ملغی و قانون جدیدی وضع و تصویب گشت که حکومت را در این کشور حکومت زحمت‌کشان (کارگر و دهقانان) معرفی نمود و ممالک جزء شوروی به ۱۶ دولت تقسیم شد.

مطابق مادهٔ ۱۷ قانون اساسی هر یک از می‌توانند از اتحاد جماهیر شوروی خارج شده و استقلال تام و کامل پیدا کنند. کما اینکه در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ همان گونه که شاهدیم استقلال طلبی ممالک جزء شروع شد.

در سایر کشورها سابقهٔ تدوین قانون اساسی غالباً مؤخر بر کشورهای فوق می‌باشد، از ذکر اسامی این کشورها صرف‌نظر می‌کنیم.

قانون اساسی ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

در ایران گذشته، سالیان دراز شاهان مستبدی بدون اینکه هیچ‌گونه محدودیتی داشته باشند صاحب اقتدار و قدرت بودند و از هیچ تعدی و تجاوز و ظلمی دریغ نمی‌کردند و با حکومت ناعادلانه و سیاه خود ملت این مرز و بوم را مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌دادند و هرچند وقتی عده‌ای از مردم که از شدت بیچارگی و ذلت و خواری و استبداد شاهان به ستوه می‌آمدند از گوشه و کنار کشور علیه مستبدان قیام می‌کردند؛ اما معمولاً محدود و مقطعی بود، از جمله قیام مردم به رهبری روحانیت بیدار و آگاه در دوران ستم‌شاهی ناصرالدین شاه که تا حدودی پیروزی‌هایی ولو مقطعی و اندک را به همراه داشت، اما در اثر همین قیام‌ها و اعتصابات و اعتراضات در دوران سلطنت مظفرالدین شاه وی مجبور شد به اجرای قوانین اسلام بیشتر توجه کند و سپس اقدام به تأسیس عدالت‌خانه نمود که با فرمانی به صدراعظم (عین‌الدوله) تأسیس آن را دستور داد.

پس از تأسیس آن بنا به تقاضای مردم که خواستار تهیه و تنظیم قانون اساسی شده بودند، مظفرالدین شاه دستور تشکیل مجلس شورا را صادر نمود و با تشکیل اولین مجلس شورا در ایران، تهیهٔ قانون اساسی به عهدهٔ عده‌ای از اعیان و اشراف تحصیل کرده‌های فرنگ‌رفته همانند «حسن پیرنیا» معروف به «مشیرالدوله» و صنیع‌الدوله هدایت و مهدی قلی خان هدایت واگذار گردید. سرانجام این افراد به تقلید از قوانین اساسی کشورهای بلژیک، فرانسه، بلغارستان چیزی را تهیه و تنظیم کردند و با اندکی رنگ و بوی اسلامی که به آن دادند به نام قانون اساسی ایران در ۵۱ اصل، ۱۲ روز پس از افتتاح مجلس از سوی مشیرالدوله به مجلس داده شد؛ اما با اختلاف نظری که بین مجلس و دربار پیش آمد کمیسیون

حل اختلاف مرگب از نمایندگان مجلس و عده‌ای از دربار تشکیل شد و با رفع اختلافات هم به نفع دربار و هم به نفع مجلس، متنی را به نام قانون اساسی تهیه و به صحنه همایونی رسید و اما به دلیل نواقص بسیار زیاد آن مجبور شدند متممی را در ۱۰۷ اصل تهیه و تصویب کنند که سرانجام پس از بارها تغییر و اصلاح خصوصاً در دوران رژیم پهلوی بالاخره عمر ۷۲ ساله آن در سال ۱۳۵۷ به پایان رسید.

قانون اساسی ایران بعد از پیروزی جمهوری اسلامی ایران

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برگزاری اولین انتخابات که منجر به تعیین نوع حکومت و تشکیل جمهوری اسلامی شد، بحث راجع به قانون اساسی نظام گسترش یافت. پیش‌نویس قانون اساسی که به دستور امام (ره) نگارش یافته و توسط شورای انقلاب و دولت موقت مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود، جهت جلب آرا و انتظار مردم و اندیشمندان در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۴ در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر شد. با تأکید حضرت امام خمینی (ره) بر تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی جهت بررسی نهایی قانون اساسی، قانون انتخابات این مجلس تصویب شد و این انتخابات در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ برگزار شد و ۷۵ نفر نماینده این مجلس انتخاب شدند. مجلس خبرگان قانون اساسی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با پیام حضرت امام (ره) افتتاح گردید. این مجلس موفق شد با درایت و مدیریت شهید دکتر بهشتی پس از سه ماه تلاش و فعالیت بی‌وقفه، کار تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ در دوازده فصل و ۱۷۵ اصل و یک مقدمه و مؤخره به انجام رساند و در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۱۲ به تصویب نهایی ملت ایران رسید. این قانون در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در ۶ مرداد در همه‌پرسی قانون اساسی ایران در ۱۳۶۸ به تأیید اکثریت مردم ایران رسید.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد. حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید. با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر پایه احکام نورانی دین اسلام تدوین شده است یکی از مترقی‌ترین قوانین جهان و به عنوان میثاق ملی، پیش روی ما قرار دارد.

دولت

مفهوم دولت

دولت به مفهوم نهاد نهادها، گسترده‌ترین کلیتی است که هم میدانگاه حقوق اساسی و هم موضوع مورد بررسی آن است. دولت، جامعه سیاسی سازمان‌یافته و نهادبندی‌شده‌ای است که از سایر جوامع ممتاز بوده و شخصیت مشخص و ممتازی از عناصر ترکیبی خود دارد. سایر نهادهای سیاسی از آن ناشی شده‌اند و در قالب این مفهوم وسیع جای دارند. قواعد حقوقی، نهادهای مختلف به ویژه نهادهای سیاسی و همچنین رژیم‌ها (حکومت‌ها) همه و همه از عناصر ساختاری این جامعه سیاسی‌اند.

عوامل سازنده دولت

سه عامل زیر در تکمیل مفهوم دولت نقش اساسی دارند:

۱. گروه انسانی (جمعیت)

عامل گروه انسانی از نخستین شرایط شکل‌گیری دولت است که جمعیت این جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهد. عامل گروه انسانی خمیرمایه تشکیل دولت است. کشورهای امروزی در چهارچوب مرزهای سرزمین خود انواع انسان‌ها، خانواده‌ها، طوایف و قبایل را گرد هم آورده و همانند کوره‌هایی آنها را در درون خود ذوب کرده‌اند، به طوری که در برهه خاصی جدا شدن آنها از یکدیگر کار آسانی نیست. پدیده «ملت» تجسم‌بخش انسجام گروه انسانی است.

دایرةالمعارف لاروس در تعریف ملت نوشته است: «مجموعه افراد انسانی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و از حیث اصالت، تاریخ، آداب و عادات در اکثر موارد زبان اشتراک دارند» این تعریف معنی واژه ملت را می‌رساند. ولی تعریف حقوق - سیاسی «ملت» از قرار زیر است: گروهی انسانی که اعضای آن در اثر عوامل پیونددهنده مادی و معنوی به یکدیگر وابسته گردند و نسبت به جماعت احساس تعلق کنند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر اعضای یکی بدانند، عامل تشکیل یک ملت واقع می‌شوند.

۲. چهارچوب فضایی (سرزمین)

سرزمین مکانی است جغرافیایی که اولاً برای سکونت گروه انسانی و ثانیاً برای اعمال حاکمیت دولت از واجبات است. قطعه‌ای از آب و خاک در کره زمین است که رابطه اقتدار سیاسی (دولت) با آن از نوع حاکمیت است. منظور از سرزمین تنها سطح آن نیست، بلکه امتداد عمومی آن از دو سو، یعنی فضای زیر زمین از یک سو و فضای هوایی از سوی دیگر نیز جزء سرزمین محسوب می‌شود. به علاوه دریا یا رودخانه ساحلی، فلات قاره و همچنین محدوده مورد پذیرش حقوق بین‌المللی یا ناشی از معاهدات بین‌الدول نیز قسمی از محدوده سرزمین به شمار می‌آیند.

سرزمین چهارچوب فضایی واجبی است که جمعیت هر کشور در آن استقرار یافته و جماعت انسانی به برکت آن مادیت می‌یابد. مفهوم «وطن»، «میهن» و «خاستگاه» از رابطه بین گروه انسانی و سرزمین پا به عرصه وجود می‌گذارد.

اهمیت سرزمین به عنوان محل استقرار گروه انسانی و جایگاه نشو و نما قدرت به اندازه‌ای است که مفهوم میهن و وطن را مجسم می‌کند. جنگ‌ها و نزاع‌های بسیاری به منظور دفاع از وطن و حفظ سرزمین و مرزها در طول تاریخ در گرفته و هنوز هم درمی‌گیرد. گاهی سرزمین در برخورد ملت‌ها بر ایدئولوژی و یا سایر ملاحظات اولویت می‌یابد و کشورها برای حفظ قلمرو و سرزمین خویش پیوسته حساسیت به خرج داده و می‌دهند. لذا:

۱. مرزهای هر کشور در معاهدات و قراردادهای مشخص می‌شوند. علامت‌گذاری‌ها و تعیین خطوط واقعی (مرزهای طبیعی) مانند کوه‌ها یا رودخانه‌ها یا خطوط فرضی بین کشورهای مجاور با دقت و حساسیت ارزیابی می‌شوند که قاعدتاً بعد از توافق رسمی طرفین دیگر جز به قیمت جنگ یا قرارداد جدید، قابل تغییر نخواهند بود.

۲. ورود عوامل و اتباع بیگانه در درون مرزهای ملی آنقدر مهم و خطرناک جلوه می‌کند که برای نظارت و مهار ورود و خروج اشخاص یادشده کلیه تمهیدات ممکن در شبکه‌ای از مقررات و موازین داخلی و بین‌المللی به کار گرفته می‌شود.

۳. پرواز هواپیماهای خارجی بر فراز کشور یا ورود کشتی‌ها در آب‌های سرزمینی تنها در قالب مقررات هر کشور یا معاهدات دو جانبه و چندجانبه و جهانی انجام می‌گیرد.

مثلاً در آغاز، پرواز هواپیماهای خارجی حتی در زمان صلح بر فراز کشورها ممنوع بود. ولی طبق قرارداد بین‌المللی منعقد در ۱۹۱۹ و جایگزینی آن در کنوانسیون شیکاگو در سال ۱۹۴۴ این پروازها با شروط و قواعد ویژه‌ای مجاز شمرده شدند.

۳. قدرت سیاسی (نیروی فرمانروایی)

یکی از تعاریف دولت با عنایت به قدرت سیاسی چنین است: نهادی واجد یک قدرت هنجاری که وسایل انحصاری به کار گرفتن اجبار فیزیکی را «حقاً» در اختیار داشته و بر گروه انسانی موجود در حدّ و مرز سرزمین خود اعمال کند. حکومت به برکت قدرت یادشده و از رهگذر صلاحیت بر کلیه قدرت‌های موجود در جامعه مانند قدرت خانوادگی، صنعتی، حزبی، منطقه‌ای، محلی و امثالهم تحمیل می‌شود.

ویژگی سیاسی قدرت دولت، نوع ضمانت‌اجراهایی است که این دستگاه انحصاراً در اختیار دارد. اعضای جامعه سیاسی یا گروه انسانی در برابر قدرت سازمان‌یافته سیاسی سر خم می‌کنند و از آن اطاعت می‌نمایند. آرامش و نظم اجتماعی و گردش مداوم چرخ‌های دولت مرهون رابطه فرمانروایی و فرمانبری یا اقتدارات دولت از یک سو و تبعیت شهروندان از سوی دیگر است.

قدرت سیاسی، به طور کلی مبتنی بر دو عامل است: ۱- اجبار ۲- اعتقاد

۱. قدرت و اجبار

اجبار یعنی هرگونه عاملی که از برون، بر افراد وارد گردد تا از فرمانروایان اطاعت کنند. قدرت سیاسی سازمان‌یافته دست به صدور قواعد و قوانین می‌زند و درصدد است تا برای ایجاد نظم عمومی آنها را به موقع اجرا گذارد. نظام ضمانت‌اجرا یعنی پلیس، ژاندارم، ارتش، قوه قضاییه و مجازات، چهره قاهرانه دولت را به نیکی نشان می‌دهد. از سوی دیگر ممکن است اجبار از طریق آداب و رسوم و سنت و نیروی تبلیغات به عنوان عامل بیرونی افراد را وادار به اطاعت نماید. قاعدتاً عامل اجبار به صور گوناگون بر افراد تأثیر می‌گذارد، به طوری که همیشه جریان فرمانروایی همراه با زور، اجبار فیزیکی، حبس، تبعید و تهدید و تخویف عملی نمی‌شود. اشکال و صور اجبار قاعدتاً به قرار زیرند:

۱- فشار اجتماعی، ۲- الزام مادی، ۳- تبلیغات سیاسی

اول- فشار اجتماعی

گروه انسانی، در جمع، فرد را به اتخاذ روشی موافق با مشی اکثریت به پیش می‌برد. فرد بی‌آنکه همیشه بار این فشار را احساس کند خودبه‌خود به سوی پیروی از گروه رانده می‌شود. عملکردهای فرد انسان، در درجه نخست از محیط پیرامونی مانند خانواده، طایفه، محله، روستا و شهر متأثر می‌شوند و خلاصه در جامعه شکل می‌گیرند. مشی گروهی عملاً افراد را به سوی رفتارهای ویژه‌ای سوق می‌دهد. ترس از داوری نامساعد اجتماعی، خطر انگیزش افکار عمومی خصمانه یا منزوی شدن، انسان‌ها را از انجام اموری نهی و به سوی کردارهای ویژه‌ای امر می‌کند. رفتار گروهی در زمینه مسائل سیاسی نیز نقش پراهمیتی ایفا می‌کند. اگر اکثریت به سوی فرد یا نظام ویژه سیاسی گرایش داشته باشند، فرد را نیز خواه‌ناخواه به دنبال خود می‌کشاند. در غالب موارد اطاعت از قدرت برای افراد امری «طبیعی» یا «بدیهی» است. از قدرت اطاعت می‌شود؛ زیرا تا بوده رئیس بوده، حکومت بوده و فرمانروایی و فرمانبری جریان داشته است. همان گونه که وجود آب و آتش و باران و تغییر فصول و پیدایش شب و روز سرما و گرما، امور طبیعی به نظر می‌رسند، پدیده اطاعت از قدرت نیز طبیعی احساس می‌شود.

دوم- الزامات مادی

گروه حاکم، خود نیز دارای ابزارها و وسایلی است که می‌تواند فرد را وادار به تبعیت از جریانات فرمانروایی کند. جنبه‌های قاهرانه قدرت متنوع و متعدّدند. در وهله اول مسأله زور به ذهن متبادر می‌شود. لکن در صورت تعمیق موضوع می‌توان گفت در تشکّل پدیده قدرت و فعلیت یافتن آن در اجرا، زور نقش ثانویه را دارد. به هر حال الزامات مادی به صور گوناگون اعمال می‌شوند که مهم‌ترین آنها به قرار زیرند:

✓ اجبار فیزیکی

هر چه جوامع ابتدایی‌تر بوده است، نقش برتری فیزیکی یا قدرت عضلانی برجسته‌تر بوده است. در آغاز پهلوان‌ترین‌ها، جسورترین‌ها و جنگ‌جوترین‌ها زودتر از دیگران می‌توانسته‌اند زمام قدرت را به دست گیرند. امروزه در جوامع پیشرفته و متکامل، قدرت بدنی جای خود را به مهارت و هوش و تکنیک و سازماندهی می‌دهد. اجبار فیزیکی صُور جدیدی به خود می‌گیرد: قوانین جزایی، آیین دادرسی کیفری، عملکردهای پلیسی، از دیدی دیگر در حقیقت اعمال همان زور و اجبار است که در قالب سازمان‌یافته‌تری به صورت نهاده‌ینه و به ناچار هوشمندانه‌تر عمل می‌کند.

✓ اجبار از طریق (جاذبه) کاریزما

جلب اطاعت افراد از راه جاذبه یا تشعشع شخصیت نیز در واقع یکی از راه‌های اعمال نفوذ بر افراد است. علم روان - جامعه‌شناسی به ما می‌آموزد که ظاهراً شماری از رهبران و پیشوایان و شخصیت‌های تاریخی که موجد تغییرات و تحولات و دگرگونی‌هایی در طول تاریخ بوده‌اند از نیروی خدادادی بهره‌ورند که به وسیله آن‌ها موفق به کسب اطاعت خلق الله می‌شوند

✓ اجبار اقتصادی

سیاست و اقتصاد با یکدیگر روابط تنگاتنگی دارند. اساساً دارندگان امکانات مادی و مایحتاج زندگی بهتر از دیگران می‌توانند اطاعت آنها را که فاقد این امکانات هستند جلب کنند. متمرکز شدن بخش عظیمی از امکانات مالی و مادی جامعه در دست حکومت، یکی از اسباب اجبار و قهر اجتماعی است.

✓ اجبار از راه تشکیلات

یکی دیگر از صُور اجبار، جای دادن افراد در درون سازمان‌های، صنعتی، حرفه‌ای، فرهنگی و نظایر آنهاست. فرد در تشکیلات گوناگون طوری قالب‌بندی می‌شود که خودبه‌خود و بی‌آنکه فشاری را احساس کند از قواعد، موازین، دستورالعمل‌ها و خط‌مشی‌ها اطاعت می‌نماید. اقدامات فردگرایانه، تک‌روانه و خودسرانه کنار گذاشته شده از خط‌مشی مجموعه سازمان پیروی خواهد شد.

سوم - تبلیغات سیاسی

تبلیغات یکی از انواع اجبارهایی است که از بیرون بر افراد انسانی وارد گردیده و آنان را وادار به انجام کاری یا نهمی از اقدامی و خلاصه اتخاذ طرق دلخواه ویژه‌ای می‌کند.

تکنیک‌های نفوذ و رسوخ بر افراد، امروزه فراوان و متنوع هستند و روزبه‌روز شیوه‌های تبلیغات پیچیده‌تر، ظریف‌تر و مؤثرتر می‌شوند. وسایل انتقال جمعی به ویژه در مطبوعات و رسانه‌های شنیدنی و دیدنی راه‌ها را در جهت حصول مقصود آسان‌تر و هموارتر کرده است. تبلیغات سیاسی در میان گونه‌های مختلف تبلیغات بازرگانی، صنعتی، مذهبی، اخلاقی دارای موازین و مقررات و روش‌های مخصوص به خود است.

۲. قدرت و اعتقاد

اعتقاد به قدرت مستقر و مسلط یا اعتقاد به زمامداران خود یکی از سرچشمه‌های مهم اطاعت شهروندان است. فردی که درستی حقانیت و خدمتگزاری صاحبان قدرت را باور داشته باشد، طبعاً به دستاوردها، مقررات و قواعد موضوعه از سوی آنان و راه و روش‌های کارکرد هیئت حاکم، گردن می‌نهد. به منظور ایجاد چنین رابطه‌ای باید به سرچشمه قدرت، شکل معینی از حکومت یا اشخاص دارنده زمام امور اعتقاد داشت. چنین برداشتی از گرایش‌های مذهبی، فلسفی، اخلاقی و تاریخی ناشی می‌شود یا اینکه در اثر پیدایش انقلاب‌ها و

نهضت‌ها و حرکت‌ها برزو و ظهور می‌کند. اگر نظریه قدرت موجود، بر خصلت قداست دینی استوار گردیده باشد، حکومتی حقانی است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از انبیاء و اولیاء و روحانیون و سازمان‌های مذهبی که کارگزاران دین به شمار می‌آیند، سرچشمه گرفته باشد. طرح مسأله اعتقادی و حقانیت و ارتباط آنها با نهادهای فرمانروا طبعاً مسأله‌ای را به نام حاکمیت پیش می‌کشد.

حاکمیت

مفهوم حاکمیت

حاکمیت عبارت است از قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده فوق اراده‌های دیگر است. هنگامی که گفته می‌شود فلان دولت حاکم است، یعنی در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری برنمی‌خیزد و قدرت دیگری برابر با آن وجود ندارد. در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، لکن صلاحیت‌های او فی‌نفسه است. مفهوم حاکمیت و دولت چنان با هم پیوند خورده‌اند که دولت بدون حاکمیت موجودیت ندارد و برعکس بدون دولت، حاکمیت مطرح نیست. نفی یکی از آنها نفی دیگری را به دنبال دارد.

حاکمیت مانند مرکز تولید اقتدار به هر یک از دستگاه‌های فرمانروا صلاحیت عملکرد یا اعمال اراده می‌بخشد و کلیه اعمال فرازین قوای سه‌گانه و اعمال فرودین قوای عمومی به نام حاکمیت انجام می‌شود و ناشی از اوست.

حاکمیت بر دو نوع است:

۱. حاکمیت برونی یا حاکمیت دولت

۲. حاکمیت درونی یا حاکمیت در دولت

حاکمیت دولت یا حاکمیت برونی مشخص‌کننده شخصیت متمایز حقوقی و سیاسی دولت و استقلال و عدم وابستگی آن در ارتباط با سایر دولت‌هاست. حاکمیت برونی به معنی نفی هرگونه وابستگی به دولت‌های خارجی یا تبعیت از آنهاست. کشوری دارای حاکمیت برونی است که در روابط متقابل خود در سطح بین‌المللی با دولت دیگر کاملاً برابر بوده و به عنوان شخصیت حقوقی مستقل و هم‌سطح در برابر دیگر دولت‌ها جلوه می‌کند. ولی حاکمیت درونی مؤید برتری قدرت یک دولت نسبت به اعضای جامعه نظیر فرد، گروه، طبقه یا تقسیمات سرزمینی نظیر شهر و شهرستان و استان ایالت و کانتون یا نهادهایی نظیر حزب و سندیکا و غیره است.

حاکمیت زیربنای اعتقاد به قدرت

در طول تاریخ دو نظریه بسیار مهم در باب منشأ حاکمیت ارائه شده‌اند یکی نظریه تئوکراتیک و دیگری نظریه دموکراتیک.

طبق نظریه تئوکراتیک قدرت، ناشی از نیروی ماوراءالطبیعه یا خارج از اراده بشری و طبق نظریه دموکراتیک قدرت برآمده از مردم و ملت و خلاصه از درون گروه انسانی است.

منشأ الهی: حاکمیت تئوکراتیک

کهن‌ترین اعتقاد در مورد سرچشمه قدرت منشأ ماوراءالطبیعه‌ای آن است. قدرت فرمانروایان از خالق و آفریننده جهان هستی نشأت می‌گیرد و اراده ذات پروردگار در سپردن امر فرمانروایی و اعمال قدرت به فرد یا گروه و طبقه ویژه‌ای مدخلیت دارد. در طول تاریخ از این اندیشه بهره‌برداری فراوان شده و کلیه حکام، صرف‌نظر از منشأ قدرت خود کوشیده‌اند به نحوی حاکمیتی از این دست را پشتوانه قدرت خود و جانشینان و خانواده خود قرار دهند.

مثلاً گاهی برخی از فرمانروایان، ادعای خدایی کرده‌اند. خود را نماد و تجسم قدرت ماوراءالطبیعه دانسته، لباس انسانی پوشیده و بر پهنه زمین نزول کرده‌اند تا سرنوشت خلائق و حیات آنها را به دست گرفته و طبق دلخواه خود هدایت کنند. (حکومت انسان - خدایی)

فراعنه مصر و برخی سلاطین خاور نزدیک و یا امپراتوران باستانی رم خود را از مقوله خدایان می‌پنداشتند. اسطوره‌های فراوان که امروزه وجهه ادبی هنرمندانه و شاعرانه آن بیشتر مورد نظر است، در این باب به وجود آمده است امپراتور ژاپن نیز تا سال ۱۹۴۷ یعنی خاتمه جنگ جهانی دوم، در چشم مردم این سرزمین از چنین شانی برخوردار بود.

اما بیشتر امپراتوران، پادشاهان و حکمرانان که اعمال قدرتشان جنبه مطلق داشته است از گونه‌ای حاکمیت تئوکراتیک بهره گرفته‌اند که برخلاف برداشت نخست جنبه غیرمستقیم‌تر دارد.

اصیل‌ترین شیوه تفکر حاکمیت تئوکراتیک را در کتب آسمانی و از لایه لای اندیشه مذاهب بزرگ عالم می‌توان یافت. حاکمیت اساساً از آن خداست. انبیاء از سوی وی مأموریت دارند تا قواعد و نظامات الهی را به افراد بشر انتقال دهند و گمراهان و مشرکان و کافران را به راه حق و راستی و صلاح و سعادت دنیا و آخرت رهنمون شوند. لذا انبیاء قاعداً فرستادگان و واسطه‌هایی هستند برای تعلیم و راهنمایی مردم، حامل پیام الهی و احکام زوال‌ناپذیر مذهبی که آنها را از سرچشمه وحی گرفته به انسان‌ها ابلاغ می‌کنند. پیامبران و رسولان الهی قاعداً برای حکومت فرستاده نشده‌اند، بلکه آمده‌اند تا انسان‌ها را به سوی شناخت ذات خداوند راهنمایی کنند. ولی در مواردی نیز مانند برخی از انبیاء بنی اسرائیل همچون حضرت سلیمان (ع) و حضرت داود (ع) و نظایر آنها برای ایجاد چنین مدینه فاضله‌ای خود مستقیماً سر رشته حکومت را به دست داشته‌اند؛ اما به هر حال، جوهره تفکر مذهب بر مدار نظریه حاکمیت الهی است. حاکمیت بر جهان و انسان به خداوند خالق هستی و مدبر عالم وجود، تعلق دارد و او هر که را بخواهد حکومت می‌دهد و از هر که بخواهد باز می‌ستاند.

منشأ انسانی حاکمیت: حاکمیت مردم - حاکمیت ملت

از ابتدای قرون وسطی، اندیشمندانی که اکثراً از میان کاتولیک‌ها برخاسته بودند دست به وضع نظریه حاکمیتی زدند که به جای منشأ ماوراءالطبیعه‌ای، ریشه انسانی داشت. این نظریه در طول تاریخ توسط مخالفان نظام‌های مطلقه سلطنتی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در قرن هفدهم هواداران مکتب حقوق طبیعی و بین‌المللی آن توسعه داده و به آن دقت و وضوح لازم بخشیدند، به طوری که ژان ژاک روسو تحت تأثیر آن قرار گرفت. لذا، آن اندیشه که جز با حاکمیت مردم نمی‌توان به رژیم دموکراسی دست یافت، از اندیشه‌های قدیم است. بلارمن، الهی‌دان معروف کاتولیک در قرن هفدهم ضمن اثبات اصل برابری انسان‌ها چنین نتیجه می‌گرفت: دلیلی ندارد که در جمع انسان‌های برابر، یکی بی‌جهت بر دیگران تسلط داشته باشد؛ لذا قدرت و حاکمیت باید متعلق به همه خلائق باشد.

روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود، هر فرد را صاحب سهمی از حاکمیت می‌داند و حاکمیت سیاسی را حاصل جمع قطعات حاکمیت تلقی می‌کند. وی در کتاب مذکور نوشته است: فرض کنیم جامعه‌ای از ده هزار شهروند ترکیب یافته باشد، سهم هر عضو جامعه یک ده‌هزارم قدرت حاکم است. قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه زیر تأثیر این متفکر و پیروانش، دکتترین حاکمیت مردم را عملاً واقعیت بخشید. طبق این نظریه که به «حاکمیت تقسیم‌شده» شهرت دارد، حقوق مجموعه قواعدی است پاسخگوی نیازهای اکثریت و قانون وسیله فرمانروایی حاکم در راه

خرسندسازی منافع فوری این اکثریت است. نظریه حاکمیت مردم لزوماً حاکمیت مطلق را نفی نمی‌کند بلکه آن را از ید پادشاه مطلق و خودکامه خارج ساخته و آن را مطلقاً در اختیار افراد و جامعه می‌گذارد.

از عوارض نگران‌کننده و زیان‌آور این نظریه تعبیری است که می‌توان از نظریه حاکمیت مردم داشت. ابزار حاکمیت به وسیله تعداد و کثرت در برهه زمانی معین و سپردن سرنوشت کشور و جامعه به اکثریتی که ممکن است هر زمان تغییر جهت دهد، ممکن است خطراتی برای موجودیت واقعی جامعه داشته باشد.

بنابراین در سال‌های ۱۷۹۱ - ۱۷۹۸ مجلس مؤسسان فرانسه در برابر مفهوم «حاکمیت مردم» اصل «حاکمیت ملی» را ابداع کرد. ملت موجودی واقعی تلقی گردید که متمایز از اعضای ترکیب‌کننده ملت و جمعیت یک کشور در بعد تاریخی، فرهنگی، ارزشی و آرمانی آن است. این ملت است که حاکمیت دارد نه افراد مردم. حاکمیت متعلق به این کلیت تقسیم‌ناپذیر و مجموعی است. آنانی که به عنوان حکم‌گزار و فرمانروا و نماینده تعیین می‌شوند نمایندگان ملت به شمار می‌آیند نه نمایندگان فرد فرد جامعه و ملت دارای مصالح و موازینی فراتر از اراده مقطعی مردم است و هر جا با آن در تعارض باشد موجودیت و عافیت ملت حتی بر آراء مردم نیز ارجحیت خواهد داشت.

حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اگرچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعریف جامعی از حاکمیت ارائه نشده است، لیکن بر اساس آنچه از برخی اصول آن استنباط می‌شود، می‌توان گفت مفهوم حاکمیت و چگونگی اعمال آن مغایر با آنچه تاکنون بیان کرده‌ایم می‌باشد و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ‌یک از تعاریفی را که تاکنون بیان داشته‌ایم، نپذیرفته است. قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل ۵۶ سه نوع حاکمیت را به رسمیت شناخته و بر آن صحنه گذاشته است:

۱. حاکمیت خداوند متعال بر جهان آفرینش که به صورت تکوینی در تمام عرصه‌های هستی جلوه‌گر و هویداست. (اصل ۵۶: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست)

۲. حاکمیت خداوند بر انسان و عمل او که این همان حاکمیت تشریعی بوده و در قانون‌گذاری‌ها بر اساس وحی متجلی می‌گردد. اصل ۴ قانون اساسی: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

۳. حاکمیت انسان بر سرنوشت و اعمال خود که مبتنی بر اصل اعتقادی «آزادی و اختیار و کرامت انسانی» بوده که بر اساس آن انسان موجودی آزاد و مختار تلقی می‌شود.

اصل ۵۶ قانون اساسی: «... و هم او (خداوند)، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

به نظر می‌رسد یکی از این اصول، اصل ششم قانون اساسی باشد که بر اساس مفاد آن، اداره امور کشور را وابسته به اراده عمومی و اتکاء به آرای عمومی گردانیده است.

بنابراین حاکمیت از دیدگاه اسلام دارای مراتبی است که بالاترین و عالی‌ترین آن یعنی حاکمیت مطلق و ازلی و ابدی متعلق به خداوند متعال است (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ). ضمناً حاکمیت به معنای قدرت عمومی و به‌کارگیری قدرت عمومی، امانتی است از جانب پروردگار که به «انسان» به عنوان برترین مخلوقات و خلیفه خدا اعطا شده است. بلکه، وقتی که انسان توانست این امانت الهی را به طور کامل و حقیقی دریابد، کار خلیفه‌ای خداوند را در زمین محقق کرده است؛ و لذاست که حاکمیت در اسلام ضمن اینکه متضمن «حق» می‌باشد، تکلیف‌ساز نیز می‌باشد.

پس از مجموع آنچه گفته شد؛ اسلام و جمهوری اسلامی اگرچه حاکمیت ملی را پذیرفته است، ولی آن را محدود در حوزه مکتب اسلام می‌نماید؛ و همان‌طوری که فوقاً اشاره شد نمونه‌های بارز این اعمال این حق حاکمیت ملت، در همه‌پرسی‌های مربوط به انتخاب نوع (شکل) حکومت، قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و همین‌طور نمایندگان مجالس خبرگان و شورای اسلامی و مهم‌تر از همه بیعت و پذیرش رهبر و ولی فقیه متجلی گردیده و می‌گردد؛ و نیز بر اساس اصول ۱۰ تا ۱۰۷ و ۵۹ قانون اساسی حضور مردم و نقش اراده عمومی در تعیین سرنوشت خود، در قالب انتخاب شوراها و نیز همه‌پرسی در امور مهم کشور، از جمله مواردی هستند که بر وضوح بر این امر دلالت دارند.

حاکمیت از دید حقوق

حقوق‌دانانی کوشیده‌اند حاکمیت را از دیدگاه حقوقی مورد بحث قرار دهند. با ملاحظه نگرش‌های این گونه علمای حقوق می‌توان برای حاکمیت مشخصات زیر را قائل شد:

۱. حاکمیت قدرتی است حقوقی؛ یعنی تجلی زور و نیروی خالص نیست. بلکه چهره آن از لایه‌لای نظم حقوقی و جامعه و طبق موازین و قواعد آن ظاهر شده است.
۲. حاکمیت منشأ و مبدأ است. بر اساس حاکمیت است که صلاحیت‌ها مشخص می‌شوند. از سرچشمه آن است که قواعد و مقررات می‌جوشد تا بر دیگران تحمیل شود.
۳. وجود حاکمیت منوط و مشروط به هنجارهای خارجی یا پیش هنجار دیگری نیست.
۴. حاکمیت برتر است؛ یعنی کلیه هنجارهای دیگر در درجه بعد از آن واقع می‌شوند.

رابطه حقوق و قدرت (حکومت)

در هر جا جامعه است، قدرت هم هست و هر جا که قدرت باشد لزوماً حقوق هم باید به وجود بیاید؛ زیرا قدرت بدون حد و مرز (حقوق) مستلزم خودکامگی و هرج و مرج است؛ و چون طبعاً هدف نهایی قدرت استقرار در جامعه است باید این قدرت متکی بر «حقانیت» باشد تا با پذیرش جوامع بشری به هدف نهایی خود نائل آید؛ و بالاخره زمانی قدرت مستقر می‌گردد که در قالب حقوق شکل و قوام بگیرد.

بنابراین رسالت حقوق در جوامع به شرح ذیل است:

۱. حقوق قدرت را حقانی می‌کند: قدرت باید با تکیه بر قانون آرام‌آرام به سمت حقانی شدن پیش برود.
۲. حقوق قدرت را بین نهادهای مختلف توزیع می‌کند: حقوق در مسیر نهادی کردن قدرت، تنها به خلق و ایجاد نهادها اکتفا نمی‌کند، بلکه در عین حال به توزیع قدرت در بین نهادهای سیاسی و اجتماعی موجود نیز می‌پردازد.

«و این همان رسالتی است که بر عهده حقوق اساسی گذاشته شده است»

۳. حقوق، ابزاری است در اختیار قدرت: یعنی حقوق وسیله‌ای است که قدرت با استفاده از آن می‌تواند به خواسته‌های خود دست یابد.
۴. حقوق، وسیله‌ای است برای حمایت جامعه علیه قدرت: همان طوری که قدرت از این ابزار در جهت اهداف خود بهره‌مند می‌گردد، افراد جامعه نیز می‌توانند به کمک این وسیله، در مقابل قدرت و خودکامگی‌های آن برخیزند.
۵. حقوق، قدرت را سامان می‌دهد: قدرت یا شخصی است یا نهادی؛ در حالت اول، قدرت‌مدار بر اساس میل و هوس خود آن را به کار می‌برد و در این حالت آنچه از آن متولد می‌شود، خودکامگی، استبداد و سلطنت مطلق (مونوکراسی) است؛ اما در حالت دوم که قدرت در اختیار نهاد یا ارگانی قرار می‌گیرد دارای مفاسد و تبعات زشت فوق‌الذکر نخواهد بود و معمولاً قوانین اساسی، نمونه‌عالی نهادینه شدن حقوق محسوب می‌گردند.

تحدید حاکمیت به وسیله حقوق بین‌المللی

شماری از حقوق‌دانان، در فاصله بین دو جنگ جهانی، با الهام از متفکران قرون هفدهم و هجدهم با پذیرش اصل حاکمیت محدود دولت‌ها در قالب نظم حقوقی بین‌المللی این دگرترین را پایه‌گذاری کردند. به این عبارت که: کشورها متعلق به جامعه بین‌المللی هستند و سازوکار این جامعه ایجاب می‌کند که اراده خودمختار اعضای آن (دولت) نوعی محدودیت را پذیرا باشد تا روابط بین‌المللی بتواند نظم یابد.

در این دگرترین، حقوق بین‌المللی به عنوان نظم برتر جانشین حقوق طبیعی می‌شود. این حقوق در عین اینکه سلطه دولت را بر فعالیت‌های داخلی و خارجی آن می‌پذیرد؛ لکن اگر نظم حقوقی آن با نظم حقوق بین‌المللی در تعارض باشد، موازین حقوق بین‌المللی آن را محدود خواهد کرد. از این نظریه دو نتیجه به دست می‌آید:

۱. نظم حقوق بین‌المللی بر نظم حقوق داخلی برتری دارد.
 ۲. حدود حاکمیت باید به وسیله حقوق بین‌الملل عمومی رسم شود نه حقوق داخلی. دولت‌ها بر اساس این اندیشه تابع موازین زیر هستند:
 - قواعد بین‌المللی که خود با رضایت پذیرفته شده است (قراردادها و معاهدات)
 - برخی قواعد بین‌المللی که ناشی از فرایند ارادی نیست، مانند عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوقی
 - تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی صالح و پیوستن دولت‌ها به معاهدات مربوط به آن.
- در پایان باید گفت که هر چند سه مفهوم حاکمیت، استقلال و خودمختاری در زبان مرسوم غالباً به جای یکدیگر به کار می‌روند و این اختلاط مفاهیم دامن‌گیر حقوق و دیپلماسی نیز شده است؛ ولی شماری از حقوق‌دانان بین آنها تفاوت قائل شده‌اند.
- ✓ **استقلال** حاکمیتی است معطوف به خارج؛ یعنی هیچ قدرتی نمی‌تواند قواعد رفتاری خود را در قلمرو اقتدار دولت به آن تحمیل کند (حاکمیت برونی)
- ✓ **خودمختاری**، بر صلاحیت درونی دولت متکی است. هر کشوری حق تعیین شرایط و کیفیات موجودیت خود، انتخاب شکل حکومت و قوانین خود را داراست. (حاکمیت درونی)
- ✓ **حاکمیت** یعنی انحصار صلاحیت، عدم وابستگی و خودمختاری در اجرای صلاحیت در محدوده‌های مشخص قواعد برتر.

با توجه به ساختار درونی کشورها و بررسی استخوان‌بندی حقوقی - سیاسی آنها عمدتاً صور مختلف آنها به شرح زیر خواهد بود: ۱ - کشورهای تک‌بافت (بسیط) ۲ - کشورهای چند پارچه (مرکب)

۱. دولت - کشورهای تک‌بافت (بسیط)

این گونه کشورها دارای مرکز واحد عملکرد سیاسی هستند. قدرت سیاسی در کلیت و مجموع آن توسط یک شخصیت واحد یا دولت مرکزی اعمال می‌شود. کلیه اعضای گروه سیاسی یا جمعیت کشور زیر لوای یک دولت قرار دارند و از یک اقتدار سیاسی تبعیت می‌کنند و غالباً یک قانون اساسی قلمرو حاکمیت کشور را پوشش سراسری می‌دهد. بافت قدرت تفکیک‌ناپذیر است. کشورهای ایران، اسپانیا، مصر، سوئد و نظایر آنها بسیط‌اند.

دولت - کشور یکپارچه یا بسیط دارای سه گونه وحدت می‌باشد:

— وحدت ساختار: تشکیلات سیاسی، اداری اعم از قانونگذاری، اجرایی و قضایی در یک دستگاه حکومتی تجسم یافته است که وظایف دولت را به طور کامل به انجام می‌رساند.

— وحدت جماعت: تصمیمات صادر از سوی فرمانروایان، کلیه فرمانبران را به تساوی مجبور به تبعیت می‌کند. مردم نسبت به قدرت سیاسی کلتی تقسیم‌ناپذیر و یکپارچه جلوه می‌کنند (ملت)

— وحدت سرزمین: سراسر قلمرو قضایی، جغرافیایی و حقوقی دولت - کشور از سازمان‌بندی قدرت عمومی دولت به یکسان و بلا واسطه تبعیت می‌کند.

دولت - کشورهای تک‌بافت به ویژه آنهایی که از ابعاد بزرگ سرزمینی و جمعیتی برخوردارند، می‌توانند در درون خود هرگونه تقسیمات اداری از قبیل استان، شهرستان، بخش، دهستان و امثالهم را داشته باشند و حتی طبق تصمیم دولت مرکزی به آنها قدرت تصمیم‌گیری و اداره اعطا کنند؛ بی‌آنکه به ساختار واحد قدرت لطمه‌ای وارد آید.

بنابراین، این گونه کشورها را به «ساده» و «پیچیده» تقسیم می‌کنند.

۱. **کشورهای تک‌بافت ساده:** کشورهای تک‌بافت ساده به آنهایی می‌گویند که یگانگی سیاسی و اداری به صورت یک کاسه توسط دولت مرکزی تجسم بخشیده می‌شود. تصمیمات کلی که در مرکز گرفته شده از همان طریق اعمال می‌گردد. منابع مالی انسانی و طبیعی نقاط مختلف کشور توسط قدرت مرکزی بسیج می‌شوند و در سرتاسر قلمرو کشور به مصرف می‌رسند.

۲. **کشورهای تک‌بافت پیچیده:** کشورهای تک‌بافت پیچیده همان دولت - کشورهای بسیط هستند که برای تحصیل اداره به مشروح زیر سازمان یافته‌اند:

۱. عدم تراکم یا تفویض اختیارات اداری: تراکم زدایی یعنی تقسیم اختیارات اجرایی و اداری میان اندام‌های سازمانی مرکز و مأموران و دستگاه‌های محلی؛ بنابراین دولت مرکزی مقداری از اختیارات خود را به کارمندان محلی و سازمان‌های مربوط به واحدهای اداری تفویض می‌کند؛ لذا هر اقدامی که از سوی متصدیان امور محلی نظیر استاندار، فرماندار، بخشدار و رؤسای مختلف انجام گیرد زیرنظر و طبق خط‌مشی سازمان‌های دولت مرکزی است. عاملان اجرایی و کارکنان مختلف، عوامل انتقال قدرت از مرکز به سطح پایین‌ترند و مستقلاً نمی‌توانند تصمیم بگیرند. محل صدور قواعد و فرامین، حکومت مرکزی است، لکن به جای اینکه اجرای این قواعد نیز توسط مرکز انجام گیرد، به محل منتقل می‌شود.

۲. عدم تمرکز یا تمرکز زدایی اداری: با روش تمرکز زدایی، به نهادهای محلی (انجمن‌ها، شوراها و امثالهم) از سوی قانونگذار مرکزی اختیارات ویژه‌ای داده می‌شود تا اختیار تصمیم‌گیری‌های اداری در محل داشته و بتوانند یا خود و یا به وسیله عوامل اجرایی خود آن را اجرا کنند. لذا دولت - کشور نامتمرکز دارای:

- انواع ارگان‌های تصمیم‌گیری و مراکز ویژه، هم در سطح مرکز و هم در سطح واحدهای اجرایی است.
- گونه‌ای خودگردانی محلی می‌باشد که عوامل تصمیم‌گیر تقسیمات اداری کشور را به سوی نوعی استقلال یا نیمه استقلال اداری راهنمایی می‌کند.
- مقامات محلی زیر نوعی ولایت یا قیمومت مرکزی بکار می‌پردازند و دستگاه‌های مرکزی هم از حیث نهادی و هم اجرایی بر آنها کنترل و نظارت دارند.

برای اینکه نظام عدم تمرکز، تبدیل به خودمختاری محلی یا نظام‌های فدرالی نشود شرایط زیر لازم است:

- خودمختاری اعطایی به واحدهایی غیرمتمرکز محلی را هر لحظه با وضع قانون جدید می‌توان محدود کرد.
- اختیارات غیرمتمرکز صرفاً خصلت اداری دارد، نه سیاسی؛ لذا سازوکار حکومت اداری و نظارت آنها به جای خود باقی است و به یکپارچگی قدرت و حاکمیت لطمه‌ای وارد نمی‌آورد.
- تقسیمات محلی نظیر استان، شهرستان، شهر و ده صرفاً با اراده قوه قانونگذار مرکزی به وجود آمده و به هیچ کدام از آنها نمی‌توان نام دولت یا کشور داد و اختیارات آنها از جنس مدیریت است نه حاکمیت.

۳. وحدت انضمامی: کشورهای تک‌بافتی را می‌توان که در آنها قانونگذاری متنوع ولی قانونگذار واحد است. بدین معنی که یک قوه مقننه مرکزی دست به صدور قواعد قانونی می‌زند، اما به مناسبت تنوعی که در بخش‌بندی‌های کشور وجود دارد، این قواعد در همه‌جا به یکسان اجرا نمی‌شوند. گاهی قانونگذار در نظر دارد که قوانین موضوعه فقط در قسمتی از کشور اجرا شوند نه در سراسر آن؛ بنابراین به مقررات و قوانین آن قسمت از کشور که به سرزمین اصلی منضم شده‌اند احترام می‌گذارد.

مثلاً کشور بریتانیای کبیر از انضمام سرزمین گال (۱۵۳۶)، اسکاتلند (۱۷۰۷) و ایرلند (۱۸۰۰ تا ۱۹۲۱) به انگلستان به وجود آمده است؛ بنابراین نظام متحدالشکل قانونگذاری در این کشور دیده نمی‌شود. بریتانیا برای تطبیق خود با این وضع نظام قانونگذاری چندگونه‌ای را حفظ کرده است.

۴. منطقه‌گرایی: از حیث حقوقی منطقه‌گرایی و تمرکززدایی با یکدیگر تفاوتی ندارند و این شیوه همان روش عدم تمرکز افراطی است. کشورهای بسیط قاعداً به تقسیماتی نظیر استان، شهرستان، بخش دست می‌یابند تا کار اداره کشورها تسهیل شود؛ اما ممکن است تقسیمات مذکور با تنوعات طبیعی، تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی منطبق نباشد. عدم تمرکز در سطح تقسیمات اداری کشور لزوماً به معنای رفع نیازهای کشور نیست. منطقه عبارت از آن قسمت از کشور است که در جمع دارای خصوصیات مشترک تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی و کشاورزی بوده و اقوام، نژادها و فرهنگ‌ها همسانی را در خود جای دهد. گاهی یک منطقه از چندین استان و شهرستان و بخش ترکیب می‌شوند.

منطقه‌گرایی در کشورهای تک‌بافت، چهره این ممالک را تا حدودی شبیه کشورهای مرکب می‌کند. ولی عدم تمرکز در سطح مناطق تا آنجا پیش نمی‌رود که به واحدها قدرت سیاسی و حاکمیت بخشد و لذا شخصیت حقوقی مناطق در سطح حقوق اساسی شناخته شده نیست.

۲. دولت - کشورهای چند پارچه (مرکب)

این کشورها به خلاف نوع اول، دارای چند مرکز عملکرد سیاسی می‌باشند و حاکمیت چندگانه‌ای در آنها حکمفرماست. دولت‌های عضو در این مجموعه کشوری، هر کدام واحد سیاسی حاکمی را تشکیل می‌دهند. شخصیت حقوقی - سیاسی این واحدهای عضو به گونه‌ای است که می‌توان به یکایک آنها واژه دولت را اطلاق کرد.

دولت - کشور چند پارچه، تجمع اداری چندین دولت حاکم، حول محور یک قدرت، مرکزی و سپردن میزانی اختیار سیاسی به شخص یا نهادی است که در درجه بالاتری از دولت‌های عضو قرار گرفته باشد.

انواع مختلف کشورهای مرکب از قرار زیرند:

۱. اتحاد شخصی

اگر دو یا چند کشور پادشاهی ضمن حفظ شخصیت حقوقی - سیاسی خود دارای یک پادشاه باشند، به این مجتمع اصطلاحاً اتحاد شخصی می‌گویند. پس اتحاد شخصی، تجمع دو یا چند کشور است که از حیث سازمان‌بندی داخلی و صلاحیت بین‌المللی از یکدیگر متمایز مانده، لکن زیر چتر حاکمیت یک سلطان قرار گرفته‌اند. سرنوشت کشورهای متحد به شخص معینی بستگی دارد که هر لحظه امکان بیرون شدن وی از صحنه وجود دارد. لذا چنین اتحادی نمی‌تواند همیشه پایدار و تغییرناپذیر باشد.

در سال ۱۸۸۵ در کنگره برلن، پادشاه بلژیک لئوپولد دوم به تخت سلطنت کنگو نیز تکیه زد و دو کشور بلژیک و کنگو به صورت اتحاد شخصی درآمدند. ولی در سال ۱۹۰۸ با مرگ لئوپولد، دولت بلژیک کشور کنگو را به عنوان مستعمره به تصرف درآورد و اتحاد شخصی آن دو کشور از میان رفت.

۲. اتحاد واقعی

هنگامی که دو یا چند کشور مستقل پادشاهی، سلطنت یک پادشاه را بپذیرند و با حفظ ساختارهای سیاسی داخلی خود علاوه بر قبول یک رئیس مملکت مشترک موروثی، ساختارها و نهادهای مشترکی را نیز برای تحقق این اتحاد ایجاد کنند، اتحاد واقعی به وجود آمده است. در این گونه دولت - کشور مرکب، فقط به سلطنت یک پادشاه اکتفا نمی‌شود، بلکه موجبات و اسباب اتحاد با سازمان حکومت مرکزی تقویت می‌گردد. قاعداً در این اتحاد یگانگی در روابط خارجی به وجود می‌آید. اما افزون بر آن، کشورهای متحد می‌توانند از لحاظ دفاع ملی و مسائل مالی نیز وحدت ایجاد کنند؛ اما در موضوعات دیگر من جمله در قانونگذاری از یکدیگر متمایز باقی می‌مانند.

دو کشور اتریش و مجارستان به موجب توافق‌نامه سال ۱۸۶۷ که قرار بود هر دو سال یک بار تجدید شود، به صورت اتحاد واقعی درآمدند و در سال ۱۹۱۸ به دنبال حوادثی این امپراطوری منحل شد و این دو کشور از هم جدا شدند. در اتحاد واقعی، سه وزارتخانه برای اداره امور خارجه، جنگ و دریانوردی پیش‌بینی شده بود که توسط پارلمان‌های این دو کشور نظارت می‌شدند.

۳. کنفدراسیون (اتفاق دول)

هرگاه چند کشور مستقل به منظور پایدار ماندن و نیرومندشدن خود بخواهند در زمینه‌های دفاعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی با یکدیگر اشتراک مساعی مداوم داشته باشند و طی معاهده‌ای با خصلت بین‌المللی میزانی از حاکمیت خود را به یک سازمان مشترک مرکزی بسپارند، پایه یک کنفدراسیون را ریخته‌اند. کنفدراسیون یا اتفاق دول، اتحادیه نهادین و سازمان‌یافته کشورهایی است که بر اساس عهدنامه‌ای با ماهیت بین‌المللی به وجود می‌آید.

لذا برای تحقق چنین اتحادی شرایط زیر الزامی است.

۱. وجود چند کشور مستقل و حاکم که خواهان پیوند مشترک سرنوشت‌های خود در زمینه‌های محدودی باشند، ولی بخواهند ضمناً حاکمیت سیاسی و شخصیت حقوقی خود را نیز حفظ کنند.
 ۲. وجود یک معاهده با ماهیت بین‌المللی که به تصویب کشورهای عضو کنفدراسیون برسد و همه به صورت ارادی و اختیاری از آن اطاعت کنند.
 ۳. وجود نهادهای لازم برای اداره امور اتحادیه و تصمیم‌گیری‌های لازم که نمایندگان دولت‌های عضو در آنجا گرد آمده و مسائل خود را در قالب معاهده یادشده حل و فصل نمایند.
 ۴. کشورهای عضو کنفدراسیون آن‌چنان در نهادهای مرکزی تحلیل نمی‌روند که شخصیت حقوقی و حاکمیت آنها از میان برود. انتقال بخشی از حاکمیت از سوی دولت‌های عضو به کنفدراسیون جزئی است.
 ۵. هرکدام از کشورهای عضو می‌توانند به سهولت و به تصمیم خود از این اتفاق خارج شوند.
 ۶. قاعده‌تاً قوه مقنن‌های پیش‌بینی می‌شود که می‌تواند در چهارچوب معاهده‌نامه کنفدراسیون، قواعد و قوانین مربوط به سراسر قلمرو کنفدراسیون را وضع کند. علاوه بر آن گاهی یک قوه قضاییه مشترک نیز پیش‌بینی می‌شود.
- مهم‌ترین نهاد کنفدراسیون مجلسی است که در واقع شبیه یک کنفرانس دیپلماتیک، متشکل از اعضای تعیین‌شده توسط دولت‌های عضو بوده و عملاً از دستورهای حکومت خود اطاعت می‌کنند. هر کدام از دول عضو در این مجلس دارای رأی مساوی هستند. کنفدراسیون قاعده‌تاً نه سرزمین مخصوص به خود دارد و نه افراد تابع، بلکه هر کشور عضو، صاحب سرزمین و افراد تابع خود است. برجسته‌ترین خصلت کنفدراسیون این است که از لحاظ بین‌المللی و روابط با کشورهای دیگر همانند یک واحد سیاسی تجلی می‌کند. در مورد جنگ و صلح و انعقاد قراردادهای بین‌المللی و روابط دیپلماتیک در بیشتر موارد صلاحیت تصمیم‌گیری و اجرایی دارد و به ندرت این صلاحیت بین کنفدراسیون و دول عضو مورد رقابت قرار می‌گیرد.

۴. کشور فدرال (اتحاد دول)

شرایط پایه‌ای اتحاد فدرالی

در صورتی که چند کشور مستقل و حاکم تصمیم بگیرند بنا به ملاحظات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی خود را به هم پیوند دهند و با کمک و معاضدت یکدیگر قدرت بزرگ‌تر و فراگیرتری به وجود آورند و مرتبه شایسته‌تری در خانواده بین‌المللی برای خود کسب کنند، گام اساسی به سوی ایجاد کشور فدرال برداشته شده است. فدرالیسم یعنی گرایش جماعات متمایز انسانی به سوی یکدیگر. در نظام فدرالی، دو گرایش متضاد با هم آشتی داده می‌شود: اول علاقه به حفظ خودمختاری و شخصیت حقوقی از سوی دولت‌های مستقل و در ثانی کشش به سوی تشکیل یک قدرت جدید تا دربرگیرنده کلیه جماعات عضو باشد. راه حل فدرالیستی ماهیتاً تاب و توان آن را دارد که در زمینه‌های منطقه‌ای و حتی جهانی دول مختلف را با یکدیگر به طور مستحکم و جدی پیوند دهد.

ویژگی‌های کشور فدرال

۱. حقوق حاکم بر روابط دول عضو در زمره حقوق اساسی است (داخلی) نه حقوق بین‌المللی؛ قانون اساسی فدرال مشخص‌کننده حدود و چگونگی این روابط است.
۲. قانون اساسی، قاعده‌تاً صلاحیت‌های بین‌المللی را در انحصار دولت مرکزی قرار می‌دهد و دولت‌های عضو را مشمول حقوق داخلی در جامعه کل می‌سازد.

۳. اساساً دولت‌های عضو نسبت به یکدیگر برابرند و روابط آنها با یکدیگر همانند دولت با دولت است، نه بر حسب بزرگی و کوچکی و یا زیادی و کمی جمعیت. بر این قاعده استثنائاتی نیز دیده می‌شود. مثلاً در اتحاد شوروی سابق تعداد نمایندگان جمهوری‌های فدراتیو، در شورای عالی اتحاد با یکدیگر برابر نبودند.

۴. قوه قضاییه در کشور فدرال اهمیت ویژه‌ای دارد؛ یعنی علاوه بر وظایف قضایی مرسوم باید در دعاوی و تعارضات ناشی از اختلاف دول عضو با یکدیگر یا با دولت مرکزی تصمیم بگیرد. چرا که این‌گونه اختلافات جنبه دعاوی بین‌المللی ندارد تا بتوان از راه‌های دیپلماتیک یا بر اساس حقوق بین‌الملل به حل و فصل آنها پرداخت. بلکه طبق قانون اساسی فدرال باید از راه حقوق داخلی به آن رسیدگی شود.

کشور فدرال که پویشی از تفرق به تجمع و از پراکندگی به یگانگی است، در روند شکل‌گیری خود دستاوردهای زیر را به ارمغان می‌آورد:

— یگانگی در سطح بین‌المللی و شخصیت حقوقی کشور فدرال. دولت مرکزی فدرال است که در خانواده بین‌المللی مطرح است نه یکایک دول عضو.

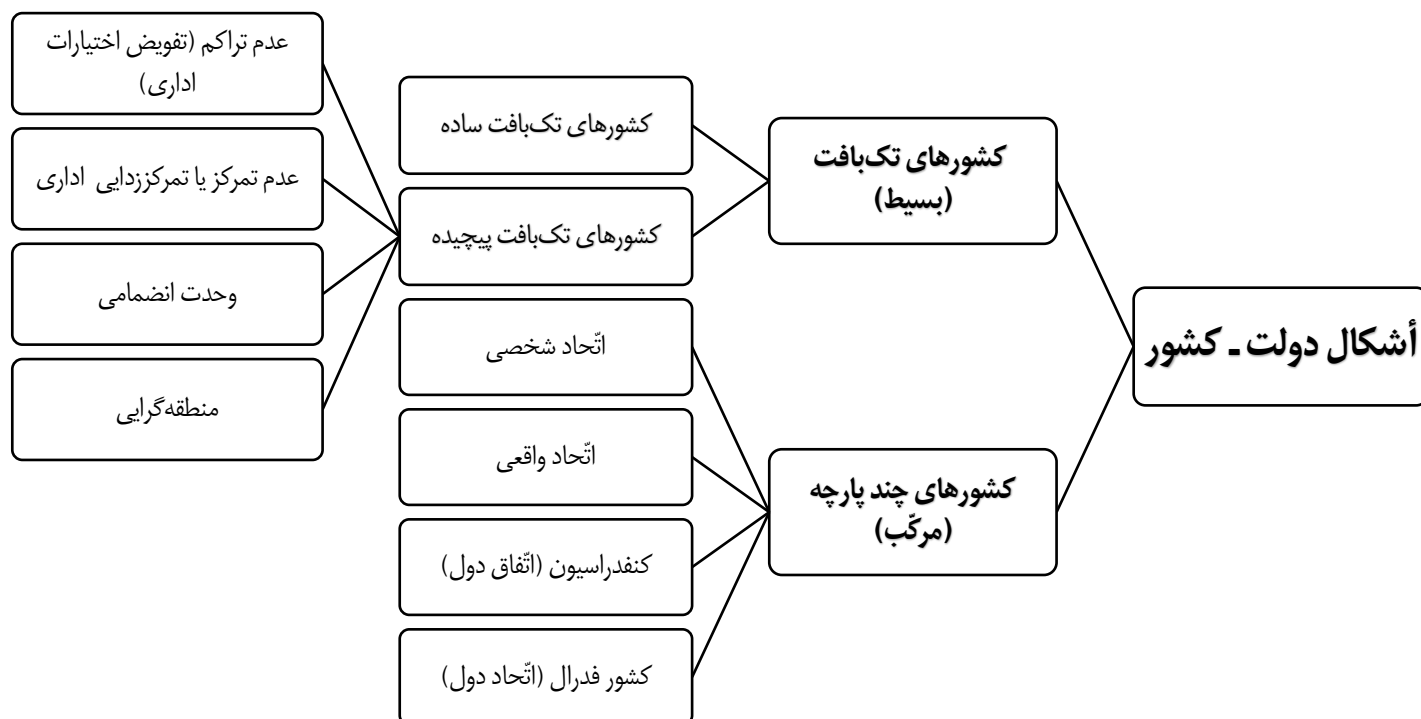
— یگانگی در تابعیت. در کشورهای فدرال افراد، تابعیت دوگانه (ایالتی - فدرالی) دارند، ولی آنچه که در چشم ممالک خارجی اهمیت دارد تابعیت فدرال افراد است. از آمریکایی، کانادایی، هندی، سوییسی صحبت می‌شود نه تابعیت فلان ایالت آمریکا، فلان استان واره کانادا.

— یگانگی در سرزمین. سرزمین فدرال از مجموعه سرزمین‌های عضو تشکیل شده است و قوانین فدرال در قلمرو و محدوده کل قابل اعمال است.

— یگانگی سیاسی. قانون اساسی فدرال، دولت مرکزی را به طور کامل صاحب حاکمیت سیاسی دانسته است. قانونگذاری اساساً جنبه «ملی» دارد نه ایالاتی و نسبت به همه اتباع قطع نظر از وابستگی آنان به ایالت معینی اعمال می‌شود.

قانونگذاری‌های مجالس مقننه دولت‌های عضو جنبه داخلی و استثنایی دارد.

شکل فدرال دولت - کشور، نخستین بار با تصویب قانون اساسی ۱۷۸۷ آمریکا در کنوانسیون فیلادلفیا تحقق پذیرفت و آنگاه کشورهای دیگر از این الگو سرمشق گرفتند. امروزه در قاره آسیا، هند و برمه؛ در اروپا اتریش، سوییس، بلژیک، یوگسلاوی، چکسلواکی (از سال ۱۹۶۹) جمهوری فدرال آلمان؛ در قاره آمریکا علاوه بر ایالات متحده آمریکا، کانادا، مکزیک، برزیل، کلمبیا، آرژانتین؛ و در قاره آفریقا، کامرون، اوگاندا، نیجریه و



رژیم‌ها سیاسی

رژیم سیاسی، به معنای عام کلمه، نمودار بافت نهادهای سیاسی و شیوه اعمال قدرت سیاسی است. از این دیدگاه، قدرت سیاسی که در جامعه پا به عرصه وجود می‌گذارد به هر حال باید بتواند به گونه‌ای اعمال شود. شخص یا اشخاص معین و همچنین نهاد و سازمان و دستگاه مشخصی آن را در عالم خارج تحقق بخشند و با روش و هدف ویژه‌ای به مرحله اجرا درآورند.

رژیم سیاسی قالب‌بندی حقوقی نهادهای سیاسی است. البته برای دقیق کردن این تعریف باید موضوع را دو در بُعد زمانی و مکانی ملاحظه کرد. به بیان بهتر «رژیم سیاسی» مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی تلفیق‌یافته و همگن شده در محدوده دولت - کشور و در زمان معینی است. چراکه رژیم‌ها، همراه با دگرگونی‌های کمی و کیفی جامعه راه تکامل می‌سپزند و گاهی نیز در مسیر عملکرد خود تغییر محتوا و مفهوم می‌دهند.

حکومت

حکومت به معنای مجموعه ارگان‌هایی است که به واسطه آنان، حاکم به اعمال اقتدار می‌پردازد. در این صورت به کار بردن این واژه تنها در معنای انحصاری قوه مجریه یا در مفهوم مضیق کابینه وزرا طبعاً درست نمی‌تواند باشد؛ بنابراین علاوه بر قشر سیاسی قوه مجریه (رئیس کشور، نخست وزیر و هیأت وزیران) شامل پارلمان و دستگاه‌های دیوانی و اداری و اجرایی نیز می‌گردد. در زبان رایج این واژه سه معنی مختلف را به ذهن متبادر می‌سازد:

۱. عمل حکومت و رهبری

۲. رژیم سیاسی

۳. ارگان‌هایی که عملاً سررشته فرمانروایی را در یک کشور به دست دارند و به ویژه ارگان‌هایی که قوه اجرایی را اعمال می‌کنند.

این معنای سوم که در زبان فارسی از واژه (دولت) نیز برداشت می‌شود، بیشتر از سایر معانی در اذهان رایج و مشهور است.

انواع رژیم‌های سیاسی

ارسطو رژیم‌های سیاسی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. رژیم‌هایی که قدرت فرمانروایی در اختیار یک نفر است.

۲. رژیم‌هایی که قدرت فرمانروایی در اختیار گروه معدودی است.

۳. رژیم‌هایی که فرمانروایی توسط همه مردم صورت می‌گیرد.

در این تقسیم‌بندی، ضابطه مبتنی بر تعداد زمامداران است. ولی این متفکر علاوه بر ضابطه کمی فوق برای مشخص‌تر کردن تقسیم‌بندی از معیار کیفی نیز بهره می‌گیرد و در مورد هر سه دسته فوق به کار می‌گیرد.

معیار کیفی این است که آیا قدرت به سود همگان به کار برده می‌شود یا به سود زمامدار؟ بنابراین بر مبنای ضابطه دوم غایت و هدف حکومت‌ها را نیز در تعیین گونه‌های رژیم، مداخله می‌دهد.

بنابراین اگر در جامعه‌ای، فرمانروا یک نفر باشد، رژیم سلطنتی (مونارشی) حاکم است. پادشاه با قدرت مطلق فرمان می‌راند و در حکم‌گذاری تابع شخص دیگری نیست؛ یعنی قدرت را با شخص دیگری تقسیم نمی‌کند. صورت خالص رژیم فردی، سلطنتی است ولی اگر پادشاه قدرت را به سود شخصی به کار گیرد، نظام سلطنتی به نظام خودکامگی (تیرانی) تغییر شکل می‌دهد.

در صورتی که گروه معینی بر جامعه حکم برانند، رژیم اشرافی (آریستوکراسی) به وجود آمده است. آریستوکراسی در لغت به معنای حکومت بهترین‌هاست و از لحاظ ارسطو یعنی سر رشته فرمانروایی در اختیار نخبگان جامعه است.

در صورتی که منافع خصوصی گروه حاکم بر سود عام برتری پیدا کند از آن الیگارش یا حکومت طبقه محدود مبتنی بر زر و زور (پلوتوکراسی) و (تیموکراسی) حاصل می‌شود.

در رژیم‌هایی که حکومت توسط همه مردم انجام می‌شود، طبق نظر ارسطو، جمهوری (ریپوبلیک) است. ولی در صورتی که توده‌های حاکم به جای استقرار حکومت عدل و قانون برای همه جامعه به سوی استبداد رأی، سوق داده شوند و خیر عام و مصلحت اجتماع را از نظر دور دارند، حکومت جنبه (دموکراسی) به خود می‌گیرد؛ یعنی منافع شخصی و فردی اکثریت، جانشین سود همگان می‌شود. در ذیل به بررسی یک‌تن‌سالاری، چند تن سالاری و مردم سالاری می‌پردازیم.

۱. مونوکراسی یا یکتا سالاری

در این نوع رژیم قدرت در دست یک نفر متمرکز است و این صاحب قدرت آن را متعلق به خود می‌داند. مابین ایجادکننده قدرت یعنی پایه‌گذار دولت یا سلسله و دارنده آن فاصله‌ای نیست. در این شکل از حکومت‌ها سلطان یا شاه در رأی حکومت قرار داشته و بدون اینکه هیچ‌گونه مسؤولیت سیاسی و قانونی در برابر مردم و یا نمایندگان آنها داشته باشد به اعمال قدرت مبادرت ورزیده و بر اساس آراء و نظارت و امیال خود، کشور تحت سلطه خود را اداره می‌کند. مفهوم دولت آن چنان با مفهوم قدرت شخصی یکی شده است که جدا کردن آن دو به آسانی مقدور نیست. شخص مونوکرات در رأس سلسله مراتب سیاسی قرار می‌گیرد و عالی‌ترین مقام ممکن را به خود اختصاص می‌دهد. پس الزاماً در نقش یکتا سالاری، اقتدارگرایی نیز هست و از آنجا که شخصی یا نهادی وجود ندارد که بتواند دامنه گسترده اقتدار وی را محدود کند؛ بنابراین در عملکردهای وی بر حسب مورد استبداد رأی، خودکامگی، مطلق‌گرایی و امثال آنها اجتناب‌ناپذیر است.

مونوکرات یا فرمانروا برای استحکام بخشیدن به قدرت خود معمولاً از راه‌های گوناگونی عمل می‌کند، اولاً به دست آوردن قدرت را به مشیت و قضا و قدر و اراده‌ای فوق اراده‌های انسانی یا دست سرنوشت یا نبوغ خارق‌العاده خود منسوب می‌نماید و در این رهگذر می‌کوشد که برای حقانیت قدرت خود محملی تدارک نماید. ثانیاً نهادینه کردن قدرت شخصی یا موروثی کردن قدرت، پایه‌های تداوم اقتدار خویش را فراهم می‌کند. اقدام به نام تاریخ، منافع ملی، انجام مأموریت ماوراء طبیعی، همه در جهت تحکیم قدرت شخصی و تثبیت لزوم آن به وسیله شخص زمامدار است. در صورتی که همه یا گروه قابل توجهی از مردم به نحوی این گونه توجیه‌ها را بپذیرند و قدرت وی را با باورهای معنوی (مذهبی، ایدئولوژیکی، عرف و سنن) پیوند دهند؛ یا حداقل به این نتیجه رسند که وجود چنین فرمانروایی برای امنیت و رفاه و موجودیت آنها اجتناب‌ناپذیر است، قدرت مونوکراسی در جامعه استقرار یافته است.

انواع مونوکراسی‌ها از قرار ذیل هستند:

۱. مونوکراسی کلاسیک:

یکتاسالاری از نوع کلاسیک یا کهن را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف - پادشاهی مطلق ب - خودکامگی ج - دیکتاتوری

الف - پادشاهی مطلق

در میان یکتاسالاری‌ها باید گفت که پادشاهی مطلق در طول تاریخ از انواع دیگر یکتاسالاری‌ها بیشتر مرسوم بوده است. در بین سال‌های ۵۱۵ تا ۱۷۸۹ میلادی در فرانسه به اوج خود رسید. در اروپا امپراطوری عثمانی و امپراطوری روسیه دارای چنین رژیم‌هایی بودند. در آفریقا و آسیا نیز گونه‌های مختلف پادشاهی مطلق از گذشته وجود داشته و در دنیای جدید مدت‌ها ادامه داشته است. در رژیم پادشاهی مطلق، کلیه اختیارات ممکن نظیر قانونگذاری، اجرایی و قضایی به یک تن یعنی پادشاه مطلق تعلق دارد. موروثی بودن قدرت از پایه‌های اساسی این گونه رژیم‌هاست. حقانیت رژیم در شخص پادشاه و سلسله وی متجلی است و خارج شدن قدرت از خاندان پادشاهی خلاف اصل جلوه می‌کند.

ب - خودکامگی

شکل خودکامانه رژیم‌ها نیز مانند سلطنت مطلق از گذشته‌های دور وجود داشته است. ولی به خلاف پادشاهی مطلق شرط تشکیل رژیم خودکامه، خودسری و تصمیمات یک‌جانبه و خارج از موازین نهادهای موج در جامعه است. خودکامه کسی است که با زور قدرت را غصب می‌کند و در مورد حفظ یا انتقال آن قاعده و قانونی نمی‌شناسد. در اجرای قدرت جز اراده فرد خودکامه مقررات و شیوه ویژه‌ای وجود ندارد. در اصلاحات جدید واژه «استبداد» را بیشتر به جای خودکامگی به کار می‌برند. اساساً خودکامگی در ذات خود فاسد و موجب خراب شدن نهادهای منظم و از میان رفتن حس ابتکار و خودجوش در جامعه است.

ج - دیکتاتوری

دیکتاتوری یکی از اشکال مهم مونوکراسی است. قدرت سیاسی به طور کامل در شخص دیکتاتور متمرکز می‌گردد و کلیه وظایف حکومت به صورت یکپارچه در اختیار او قرار دارد. استقرار این رژیم به معنای امحاء آزادی‌هاست؛ زیرا نتیجه منطقی تمرکز قدرت، از میان رفتن حقوق فردی و دسته جمعی است.

دیگر اینکه رژیم دیکتاتوری قاعداً از لحاظ زمانی محدود و لذا موقتی است. در باب خصلت موقتی بودن قدرت در این گونه رژیم‌ها صاحب‌نظران حقوق اساسی اتفاق نظر دارند. این پدیده در صورتی که تغییر ماهیت دهد، مثلاً توسط شخص دیکتاتور دارای مقرراتی

دربارهٔ جانشینی گردد دیگر دیکتاتوری به معنای اخص کلمه نیست و باید نام دیگری مثلاً سلطنت مطلقه برای آن انتخاب کرد. بسیاری از دیکتورها از طریق زور به وسیلهٔ کوتادهای نظامی قدرت را به دست گرفته و مدتی آن را به تنهایی اعمال کرده‌اند، ولی پس از مدتی برای ادامهٔ آن نهادهایی را به وجود آورده یا مقرراتی اندیشیده‌اند.

در دنیای جدید، گاهی در قوانین اساسی نیز اوضاع استثنایی پیش‌بینی شده و به رئیس کشور اختیارات اضطراری داده شده است؛ مثلاً طبق اصل ۳۸ قانون اساسی وایمار ۱، رئیس جمهور می‌تواند در شرایط خاصی کلیهٔ اختیارات را به دست گرفته در مدت معینی که قانون تصریح کرده است دست به اقدامات اضطراری بزند. از نیروی نظامی استفاده کند، حقوق فردی و آزادی‌های عمومی را موقتاً معلق سازد، گردهمایی‌ها، تظاهرات و غیره را ممنوع نماید. همچنین طبق اصل ۱۶ قانون اساسی جمهوری پنجم (۱۹۵۸) فرانسه رئیس جمهور دارای اختیارات استثنایی می‌باشد. البته استقرار این گونه اختیارات متمرکز همیشه جنبهٔ موقتی دارد؛ یعنی پس از رفع بحران و ایجاد شرایط عادی و طبیعی دوباره اختیارات سیاسی باید به ارگان‌های مسؤول بازگردد.

۲. مونوکراسی توده‌ای

بر خلاف مونوکراسی کلاسیک که در بالا شرح دادیم و اساس آنها بر دو خصلت استثنایی و موقتی استوار بود، نظریه‌سازان مونوکراسی‌های جدید و توده‌ای کوشیده‌اند تا این گونه رژیم‌ها را از قید محدودیت زمانی و حالت غیرعادی رها کنند و به این گونه رژیم‌ها خصلتی دائمی بخشند. به عنوان مثال موسولینی رهبر فاشیسم ایتالیا از «قرن فاشیسم» صحبت می‌کند و هیتلر پیشوای نازیسم آلمان سخن از «هزارهٔ فاشیسم» به میان می‌آورد. تداوم این گونه یکتاسالاری‌ها به وسیلهٔ تئوری‌های ویژه‌ای توجیه می‌شود. در این گونه حکومت‌ها مانند مونوکراسی‌های کلاسیک، قدرت واقعاً یا در نهایت متعلق به یک فرد است و یا اینکه در وجود صاحب اقتدار واقعی تجسم بخشیده می‌شود. کلیهٔ مجالس و شوراها در عمل دارای قدرت واقعی نیستند و نقش آنها یا بسیار محدود و یا عملاً در حکم معدوم است. برای مثال در آلمان نازی، مجلس رایش‌تاک به ندرت قانونگذاری می‌کرد، هرچند که در عالم نظر و حقوق اختیار آن را داشت. قانون ثمرهٔ ارادهٔ پیشوا بود.

موسولینی در ایتالیا هم رئیس حکومت، هم نخست وزیر و هم دبیر دولت بود و کلیهٔ اختیارات حکومتی را در خود جمع داشت. تجسم قوهٔ مؤسس و قوهٔ مقننه و رهبر دادگستری و فرماندهٔ عالی نظامی بود.

هیتلر هم رئیس کشور، هم رئیس دستگاه اجرایی، هم قانونگذار برتر و همچنین بالاترین مقام قضایی تلقی می‌شد. قوهٔ مؤسس و فرماندهی کل قوا نیز با او بود.

استالین به عنوان دیکتاتور بلامنازع کشور پهناور اتحاد شوروی به برکت جنگ و شرایط اقتصادی رئیس شورای کمیسرهای توده‌ای و مارشال ارتش و فرماندهٔ کل قوا گردید و بنابراین کلیهٔ قوای نظامی و غیرنظامی را در خود گرد آورد و زیر لوای یک ایدئولوژی نظارت شخصی خود را سال‌ها بر جامعهٔ شوروی تحمیل نمود.

اگر در دموکراسی کلاسیک مردم عادی فقط مورد فرمانروایی واقع می‌شوند و باید اثرات دیکتاتوری را تحمل نمایند، در مونوکراسی‌های توده‌ای از عامل مردم به عنوان بهانه، مقصد و مقصود برای اسقرار تمرکز قدرت استفاده به عمل می‌آید. شرکت مردم، رأی مردم، همه‌پرسی یا سایر اشکال مشارکت، همه در جهت استقرار دیکتاتوری می‌باشند.

یکی دیگر از مشخصات این نوع دیکتاتوری‌ها، وجود حزب واحد است که خود سبب ایجاد قدرت است. فرق این گونه احزاب با احزابی که در دامن دموکراسی پرورش یافته‌اند این است که احزاب دموکراتیک غالباً از درون توده‌های مردم و در رقابت با سایرین به صورت طبیعی و خودجوش به وجود می‌آیند در حالی که حزب واحد به دور ایدئولوژی رسمی و غیرقابل رقابتی که از سوی رهبران قدرتمند وضع شده است سازمان می‌یابد. حزب واحد یا حزب دولتی تنها تشکیلاتی است که حق حمایت دارد و دیگران به انواع بهانه‌ها اجازه فعالیت ندارند. احزاب آزاد از پایین‌ترین سطوح در میان فرمانبران شکل می‌گیرند درحالی که احزاب واحد در دیکتاتوری‌ها از بالا نشأت می‌گیرند و برای پشتیبانی از قدرت موجود و مستقر سازمان می‌یابند. آخرین مشخصه این گونه رژیم‌ها توتالیتاریسم یا همه‌گیری آنهاست، یعنی دولت واحد، حزب واحد و ایدئولوژی واحد که محصول فرمانروایان می‌باشند. فرمانروایان این گونه احزاب درصددند تا از طبقه فرمانروا به تمام قشرهای جامعه گسترش یابند و زندگی اجتماعی را در خود فروگیرند. انسان‌ها نه فقط در بُعد سیاسی بلکه در سایر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و خانوادگی باید از مشی رسمی و دولتی تبعیت کنند.

در این زمینه نیز مونوکراسی‌ها توده‌ای از مونوکراسی‌های کلاسیک متفاوتند. دیکتاتوری‌های تاریخی یا پادشاهی‌های مطلقه مدعی جذب جامعه در رژیم خود نیستند و حتی گاهی رژیم خود را برای نجات آزادی‌ها و حقوق افراد معرفی نموده و وجود خود را تضمینی برای محافظت از ارزش‌های حقوقی تلقی می‌کنند. در حالی که در یکتاسالاری‌های جدید و توده‌ای، آزادی سیاسی از بین می‌رود و در همه قلمروها همچون مذهب، اندیشه، اقتصاد و اجتماع حاضر و ناظر است و هیچ‌گونه ابتکار فردی و دسته جمعی را که می‌خواهد بیرون از دولت عمل کند تحمل نمی‌کند.

۲. رژیم‌های چند تن سالاری

حکومت شمار معدودی که در اقلیت به سر می‌برند، ولی به سبب حوادث مختلف قدرت را به دست دارند، اصطلاحاً چند تن سالاری نامیده می‌شوند. ارسطو صورت صالح این گونه رژیم‌ها را آریستوکراسی و شکل فاسد آن را الیگارشی نام‌گذاری کرده است. چند تن سالاری در میان دو قطب قرار گرفته است که یک طرف آن یکتاسالاری (مونوکراسی) و طرف دیگر حکومت همگان یا دموکراسی واقع است. این گونه رژیم‌ها اشکال مختلفی دارند؛ یعنی نوسان آنها ممکن است بسوی یکتاسالاری یا برعکس، بسوی دموکراسی نزدیک‌تر باشد. مثلاً گاهی اتفاق افتاده است که سرنوشت جامعه به جای آنکه در دست یک پادشاه مطلق باشد، به دست دو یا سه یا هیأتی سپرده می‌شود. تا با موافقت و همکاری یکدیگر کشور را اداره کنند. در این صورت چند تن سالاری ماهیتاً همان مونارشی (سلطنت مطلق) است که کار ویژه حکومتی بین چند نفر تقسیم شده است. ولی اگر زمام حکومت در اختیار طبقه وسیع و گسترده‌ای قرار گیرد، طبعاً خصلت همه سالاری (دموکراتیک) آن بیشتر است.

مهم‌ترین صورت‌های حکومت چند تن سالاری از قرار ذیل است:

الف - آریستوکراسی یا نجیب سالاری ب - حکومت زمین‌داران یا فئودالیسم ج - پلوتوکراسی یا حکومت ثروتمندان

د - حکومت شایستگان یا شایسته سالاری ه - حزب سالاری یا پارتینوکراسی

الف - آریستوکراسی یا نجیب سالاری

در این رژیم‌ها قدرت سیاسی در دست طبقه‌ای اجتماعی است که شایستگی و زبده‌گی آنها در قیاس با دیگران مشخص است. اعضای طبقه فرمانروا از لحاظ نظری بهترین‌ها و نخبگان هستند. در زبان یونانی آریستو، به معنی خوب، نجیب و شریف است؛ بنابراین آریستوکراسی بر اندیشه برتری طبیعی یا اکتسابی حاکمان تکیه داشته است. سقراط و افلاطون برای نجباء هم امتیازهای طبیعی و خانوادگی قائل‌اند و هم

بر تربیت اجتماعی، فضیلت و حتی ثروت و مکنت آنان تکیه می‌کنند. ارسطو بر عامل دارایی و مکنت برای برجسته کردن خصلت‌های آریستوکراسی تأکید فراوان دارد و لذا به گمان او حکومت یک اقلیت فقیر و تنگدست جنبه چند تن‌سالاری یا الیگارش‌ی ندارد.

نجباء و اشراف ممکن است ریشه نظامی و سپاهیگری داشته باشند مانند شوالیه‌های اروپایی یا قزلباشان عصر صفوی

ب - حکومت زمین‌داران یا فئودالیسم

گاهی اوقات آریستوکراسی بر مبنای زمین‌داری‌های بزرگ بر جامعه‌ای مسلط می‌شود. این گونه رژیم‌ها در برهه خاصی از تاریخ به وجود آمده‌اند. حکومت به دست آنهایی است که بزرگ‌ترین مظاهر اقتصاد یعنی زمین و کشاورزی و دامداری را در اختیار دارند. قاعدتاً فئودالیسم به اشکال گوناگونی نمایان می‌شود. گاهی جنبه ملوک‌الطوایفی به خود می‌گیرد که در حقیقت حکومت‌های قومی و طایفه‌ای است که برای ادامه حاکمیت حقوق مخصوص به خود را خلق می‌کنند. در این صورت فئودالیسم با تمرکز جامعه سازگار نیست و حکومت مرکزی و قدرت سلطنتی برای استقلال و دامن گستردن با موانع فراوانی در سر راه خود مواجه می‌شود شکل دیگر، فئودالیسم در درون جامعه‌ای بزرگ‌تر وجود دارد ولی از حکومت مرکزی اطاعت می‌کند و نفوذ و تأثیر خود را در جامعه کل به طور مستقیم اعمال می‌نماید.

ج - پلوتوکراسی یا حکومت ثروتمندان

یکی دیگر از جلوه‌های چند تن‌سالاری که آثار آنان حتی پس از انقلاب‌ها نیز در جوامع اروپا دیده می‌شد، انواع حکومت‌های ثروتمندان بود. شهروند واقعی از این دیدگاه کسی بود که به سبب امکانات مالی می‌توانست در سال میزان معینی درآمد داشته باشد و یا اینکه تا حدود مشخصی مالیات می‌پرداخت. تمول، نمودار وابستگی افراد با جامعه بود. آثار این طرز تفکر حتی در قرن هجدهم و پس از انقلاب کبیر فرانسه و سایر انقلاب‌های اروپا در قوانین انتخابات به وضوح مشاهده می‌شود. رأی‌دهنده و انتخاب‌شونده هر دو می‌بایستی به نحوی مجهز به امکانات مالی و مالیاتی بوده باشند تا مشارکت آنها در صورت‌بندی قدرت، تعیین نمایندگان و فرمانرویان توجیه می‌شود. امروزه در دموکراسی‌ها، این گونه شرایط قانونی از میان رفته ولی تسلط سرمایه‌داران و ثروتمندان بر حکومت‌ها جنبه نامرئی‌تر و غیرمستقیم‌تر یافته است.

د - حکومت شایسته‌سالاری

این اندیشه که جامعه سیاسی باید توسط شایسته‌ترین و زبده‌ترین افراد آن اداره شود، از گذشته‌های دور وجود داشته است. اکثریت قریب به اتفاق مکاتب به صراحت یا به طور مبهم خواستار حکومت افراد لایق بوده و هنوز هم می‌باشند. طبیعی است که در مونوکراسی و چند تن‌سالاری‌ها درخواست سپردن کارها به گروه معدود نخبگان، اندیشه‌ای مترقی و در جهت سعادت و خیر عام تلقی می‌شده است، ولی در رژیم‌های دموکراتیک که فرض نخستین، برابری شهروندان با یکدیگر است و شیوه وصول به قدرت بر حسب انتخابات انجام می‌گیرد، موضوع به صورت جدیدی مطرح می‌شود. لیبرال‌ها معتقدند که اگر شرایط و امکانات مساوی از لحاظ قانون و سیاست برای همه مردم به وجود آید و در میدان سیاست، رقابت آزاد وجود داشته باشد، خود به خود بهترین و شایسته‌ترین‌ها از خلال این مبارزات سر بر خواهند آورد و زمام کشور را به دست خواهند گرفت. اما به هر حال، در بسیاری از قوانین اساسی، یکی از مجالس مقننه (معمولاً مجالس دوم) بر مبنای موازینی تشکیل می‌شود که بتوان زبده‌ترین افراد جامعه را در آن جای داد. مثلاً سناتورهای انتخابی یا انتصابی یا مادام‌العمر یا استحقاقی آنانی هستند که به سبب مشاغل پیشین (وزارت، نمایندگی مجلس، قضاوت، استادی دانشگاه و غیره) یا به مناسبت خدمات درخشان و برجسته‌ای که نسبت به جامعه انجام داده‌اند (امرای ارتش در جنگ‌ها، مخترعان و مکتشفان در قلمرو علم، ادبا، شعرا و نویسندگان و نظایر آنها) می‌توانند در این تأسیس عضویت یابند. در بعضی از کشورها رؤسای جمهور و نخست‌وزیران و وزیران نیز از میان آنانی انتخاب می‌شوند که برجستگی و شایستگی خود را در مبارزات سیاسی یا مشاغل دولتی اعم از نظامی و غیرنظامی و علمی و غیره نشان داده باشند.

هـ- حزب سالاری یا پارتینوکراسی

چند تن سالاری می‌تواند در زیر پوشش احزاب به حیات خود ادامه می‌دهد. به ویژه اگر سر و کار مردم با رژیم سیاسی باشد که با ظواهر همه سالاری و توده‌ای اقتدار حزب واحد خود را بر همه تحمیل کند و اجازه ندهد که دیگر گرایش‌های سیاسی امکان تجلی و تظاهر یابند، در اینجا حزب واحد پس از مدتی به صورت تنها متولی جامعه درآمده و در وی رسوم و عادات الیگارشیک بروز خواهد کرد.

البته شماری از صاحب‌نظران حقوق اساسی و سیاست، حزب واحد را در شمار مونوکراسی‌ها می‌پندارند؛ زیرا قاعدتاً دستگاه حزبی هم به علت ساختار هرمی و عمودی و هم به سبب تمرکز قدرت، ابزار دست یک گروه معدودتر از رهبران خود و کاملاً مقهور رهبر برترین که به صورت بلامنارعی قدرت را در اختیار خواهد گرفت قرار می‌گیرد و حکومت چند تن، تبدیل به حکومت یک نفر یا یکتا سالاری می‌گردد. حزب فاشیست ایتالیا، حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان و احزاب واحد دیگری همه به اشکال مختلف به این سرنوشت دچار شدند.

۳. همه سالاری یا دموکراسی

الف- دموکراسی یونانی

دموکراسی یا حکومت همه مردم، واژه‌ای است یونانی‌الأصل که از ترکیب دو جزء به وجود آمده است: ۱- مردم (Demos) ۲- حکومت و سلطنت (Cratos). در یونان باستان، دموکراسی مفهومی بود محلی که جمعیت مذکور و آزاد یک کشور یا دولت شهر را مشخص می‌کرد. این جمعیت هم شامل نجبا و اشراف و هم مردم عادی می‌شد که هسته مرکزی آن را شهرنشینان و کشاورزان روستا تشکیل می‌دادند.

یونان باستانی، قدرت را در کلیت آن متعلق به همه شهروندان می‌دانستند و معتقد بودند بهترین نوع حکومت زمانی تحقق می‌یابد که دارندگان صفت شهروندی بتوانند در قدرت سیاسی شرکت کنند، یعنی حکومت و قانون به اراده آنان صورت‌پذیر شود و هر کدام از آحاد مردم نیز قادر باشند در برهه‌ای به مقامات حکومتی برسند. برای تحقق این رژیم می‌بایست سه اصل آزادی، برابری و تصمیم‌گیری بر مبنای اراده اکثریت مراعات گردد؛ بنابراین:

۱. در فرهنگ سیاسی مردم این سرزمین تمرکز قدرت در اختیار یک فرد یا چند تن پذیرفته نبود؛ یعنی تک سالاری (مونوکراسی) و چند تن سالاری (آریستوکراسی و الیگارشیک) نمی‌توانست با خواسته‌های آنان سازگار باشد.

۲. فرمانروایی همه شهروندان، مستلزم وجود آزادی بیان و عقیده بود. در فرهنگ قوم یونانی، نیک سخن گفتن، اندرز سودمند دادن و راهنمایی هوشمندانه کردن در زمره ارزش‌های متعالی بود. آزادی بیان و اظهار عقیده، جزء شرایط پایه‌ای مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و شکل دادن به مسیر حکومت بود.

۳. کلیه شهروندان می‌بایستی در اظهار نظر، سخن گفتن و پیشنهاد دادن در اجتماع شهروندان از اصل برابری بهره‌جویند. در این باب نه محدودیتی وجود داشت و نه امتیازی.

۴. أخذ هرگونه تصمیم بر مبنای آرای اکثریت بود. به این عبارت که در وهله اول همه شهروندان حق بحث و مذاکره، موافقت و مخالفت و خلاصه پیشنهاد دادن داشتند و جامع هیچ‌گونه محدودیتی در این باب قائل نبود؛ و هنگامی که کار به مرحله تصمیم‌گیری می‌رسید، آراء مردم شمارش و تصمیم اکثریت اعلام می‌گردید؛ بنابراین، تصمیم اکثریت به منزله نظر قطعی و لازم‌الاجرای جماعت تلقی می‌شد و لذا همه حتی مخالفان (اقلیت) می‌بایست از آن اطاعت نمایند.

این نکته قابل ذکر است که رژیم یونان در قیاس با مردم سالاری‌های کنونی تفاوت‌های فراوانی داشته است.

- دموکراسی باستانی یونان در واقع دموکراسی اقلیت بود، چراکه گروه‌های بزرگی از جمعیت این سرزمین‌ها شهروند تلقی نمی‌شدند و لذا حق مداخله و مشارکت در حکومت نداشتند. مثلاً خارجی‌ان ساکن دولت - شهرهای یونانی که شمار قابل ملاحظه‌ای از مردم را تشکیل می‌دادند، حق شرکت در مجامع را نداشتند.
- بردگان که بخشی مهمی از جمعیت کل دولت - شهرها بودند از حقوق شهروندی معاف بودند.
- نیمی از یونانی‌الاصل‌ها یعنی زنان نیز حق شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را نداشتند.

ب - دموکراسی جدید

میان حکومت‌های مردم‌سالار عضو نوین و دموکراسی یونان باستان فاصله‌ای در حدود بیست قرن وجود دارد. در اروپای قرون وسطا اندیشه‌های یونان فراموش شده بود اما خوشبختانه شکوفایی علمی و رشد فرهنگی که در این قرون در قلمرو دنیا اسلام به وقوع پیوست، اروپا را از فیض خود بهره‌مند کرد. اندیشمندان و علمای مسلمان از راه ترجمه کتب و آثار یونانیان و بهره‌گیری از تمدن و فرهنگ کشورهای بزرگ باستانی نظیر ایران و مصر و تلفیق آنان با تفکرات حاصل از قرآن کریم و اسلام، به سیر تفکر بشری حرکت تازه‌ای بخشیدند. در این میان بردگی از میان برداشته شد مردم به سوی شهرها و صنایع و تجارت روی آوردند و پیشرفت‌هایی با گام‌های بلند به سوی زندگی مترقیانه که در هر یک از جلوه‌هایش خصلت نوآوری داشت حاصل آمد. عوامل مختلف علمی، فرهنگی، اقتصادی، روابط بین اقوام دست به دست هم داده مفهوم نوینی از «مردم» به وجود آمد. «مردم» یعنی اعضای جامعه‌ای که دارای حقوق طبیعی و انسانی بودند و می‌بایستی با همگرایی اراده‌های خود با عقل و اراده؛ سرنوشت خود را رقم بزنند؛ بنابراین، فکر مردم‌سالاری جدید دیگر مانند ایام باستان محدود به مشارکت افراد و شهروندان نمی‌شد، بلکه از این پس، اندیشه انسانی در بستر آزادی‌های عمومی و حقوق فردی صورت‌بندی شده بود.

برای اینکه دموکراسی، نیز مانند سایر اشکال حکومت دچار مفاسد گوناگون نگردد و زیر ظواهر همه‌سالاری، گونه‌ای استبداد و خودکامگی عده‌ای بر مردم تحمیل نشود و عملاً گروه‌هایی از مردم جامع زیر سیطره دست حاکم قرار نگیرد باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. حق مشارکت همگانی

برای اینکه رژیم خصلت مردم‌سالاری داشته باشد، باید بزرگ‌ترین شمار مردم در صورت‌بندی قدرت و امور عمومی و سیاست مشارکت داده شوند. شهروندان اهلیت انتخاب کردن نمایندگان و کارگزاران حکومت را داشته و بتوانند خود نیز به مناصب و مقامات سیاسی راه یابند.

بنابراین نهاد انتخابات همگانی از لوازم امروزی دموکراسی است. امروزه به دلایل وسعت کشورها، فراوانی جمعیت، مشارکت مستقیم مردم اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. با این وجود مشارکت همگانی جنبه غیرمستقیم دارد و با انتخاب نمایندگان حاصل می‌شود. هرچه هیأت انتخاب‌کننده گسترده‌تر باشد و شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان به یکدیگر شبیه شود، درجه دموکراسی بیشتر است.

۲. وجود آزادی‌ها

حقوق فردی و آزادی‌های عمومی، امروزه از شرایط پایه‌ای دموکراسی‌هاست و بدون وجود این آزادی‌ها، تحقق مردم‌سالاری قابل تصور نیست. حقوق انسان‌ها در زمینه آزادی‌ها طبق موارد مندرج در اعلامیه‌های حقوق باید شناخته، رعایت و حتی ضمانت شود تا وسیله مشارکت مردم در اعمال حقوق سیاسی واقع گردد.

۳. تسامح و تحمل و چندگانگی سیاسی

یکی از مهم‌ترین شرایط رفتاری برای تحقق حکومت مردم إغماض و تسامح نسبت به دیگران و تحمّل متقابل مردم در برابر آزادی انتخاب عقاید افراد جامعه است. آشکار است که اگر اصل آزادی مراعات شود، طبعاً شیوه‌ها و گرایش‌های مختلفی بروز و ظهور خواهد کرد و احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی مختلفی ظاهر خواهد شد. بر اساس تجربیات واضح است که در هیچ جامعه‌ای همه مردم به صورت یکسان تمایلات و منافع سیاسی واحد ندارند. تنوع گرایش‌ها همسان با گوناگونی منافع امری طبیعی است.

چندگانه‌گرایی سیاسی ایجاب می‌کند که هر شهروند بتواند از میان امکانات گوناگون و راه‌حل‌های متنوع بنا بر گرایش سیاسی خود انتخاب کند. همچنین به عضویت هر یک از گروه‌بندی‌هایی که می‌خواهد درآید و یا به نامزدها و راه‌حل‌های ارائه‌شده توسط یکی از آنها رأی بدهد.

احزاب، سازمان‌هایی هستند که بر مبنای شکل دادن به گرایش‌های ایدئولوژیک و اندیشه‌های موجود در جامعه بنیان یافته‌اند. کار آنان تعیین و تعریف هدف‌ها و خط‌مشی‌ها، تهیه و تنظیم برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و پیشنهاد به مردم جامعه است تا هر که آنها را می‌پسندد به سوی ایشان روی آورد و همچنین قرار است که اگر در رقابت‌های سیاسی پیروز شوند طبق برداشت‌ها و بینش‌های خود جامعه را به پیش ببرند.

۴. حکومت اکثریت و احترام به اقلیت

در مردم‌سالاری جدید همه مردم در مرحله اظهارنظر و ارائه پیشنهادها به طور مساوی آزادند و در این زمینه شخصی را بر شخص دیگر برتری و امتیازی نیست. قوانین ناشی از اراده عام نیز نحوه مشارکت شهروندان را تنظیم می‌کنند و حقوق و مسؤولیت‌ها حدّ و مرز آنها را تعیین می‌کند. اما در آخر کار همه این فعالیت‌ها، باید در تعیین فرمانروایان و نمایندگان یا در زمینه اخذ تصمیم، اراده رسمی مردم ظاهر شود و طبعاً جز اینکه اکثریت ملاک اراده عام فرض شود چاره‌ای نیست. به بیان رساتر، در زمان انتخابات و گزینش فرمانروایان؛ گروه‌ها، احزاب و افراد در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند هر شخصی که در این رقابت اکثریت یافت، زمام امور را به دست گرفته و جامعه را بر حسب دکترین و مسلک خود، آن هم برای مدت معینی اداره می‌کنند. احزاب و گروه‌های دیگر که اکثریت نیافته‌اند، باید حکومت را بپذیرند و تصمیمات آن را قبول کنند؛ زیرا آراء و قوانین صادره از سوی اکثریت می‌پایان اراده عمومی است و نتایج تصمیمات بر همه تحمیل می‌شود. از سوی دیگر اکثریت حاکمیت نیز باید به نوبه خود به اقلیت احترام گذارد و حقوق وی را محترم شمارند و انتقادات آنان را با شکیبایی بپذیرد.

۵. اصل برابری

اندیشه نوین مردم‌سالاری ایجاد برابری حقوقی و سیاسی در میان شهروندان است. بر این مدار همه باید بتوانند به صورت فردی با به هیأت گروهی و اجتماعی از آزادی‌ها و قوانین و امکانات جامعه بهره ببرند. قانون باید به گونه‌ای تنظیم شود که شک و گمان برتری فردی بر افراد دیگر یا گروهی بر گروهی دیگر در میان نباشد. قواعد قانونی عام‌الشمول اند و به گونه‌ای تدبیر می‌شوند که حتی المقدور متن مصوّب در جزء جزء آن نسبت به همه یکسان قابل اجرا باشد. دستگاه‌های اجرایی و قضایی نیز باید در مقام اجرای قانون همه را به یک چشم ببینند و نوعی فضای بی‌تبعیضی را در عمل برای شهروندان فراهم آورند.

۶. توزیع خردمندانه قدرت

مردم‌سالاری از لحاظ ماهیت با تمرکز قدرت هم‌خوانی ندارد و به عبارت دیگر با اطلاق‌گرایی، خودسری و استبداد سازگار نیست. مردم‌سالاری با مونوکراسی (یکتاسالاری) و آریستوکراسی (چند تن‌سالاری) نمی‌تواند هم‌زیستی داشته باشد؛ دموکراسی زمانی قابل

تحقق است که حاکمیت متعلق به مردم یا ملت باشد، بنابراین منطقاً با حاکمیت شخص یا گروه محدود سازگار نیست. نهادهای سیاسی حاکم در جوامع مردم‌سالار ناشی از اراده عام هستند.

اهم شرایط توزیع قدرت به صورت معقول از قرار ذیل است:

- سرشکن شدن قدرت در هیأت حاکم
- قدرت باید در میان اجزای هیأت حاکمه که خود برگزیده مردم هستند سرشکن شود و به هر ارگان و متصدی آن به اندازه لازم اختیار واگذارند و هر کدام از آنها را مهارکننده قدرت دیگری قرار دهند تا هیچکس نتواند به حیطة قدرت دیگران دست‌اندازی کند.
- تفکیک وظایف و تعدد نهادها
- اصل تعیین و تشخیص وظایف در چهارچوب قدرت سیاسی و جدا کردن آنها از یکدیگر و سپردن وظایف همگون و متناسب به ارگان‌های تحقق‌بخش آنها، یکی دیگر از تمهیدات توزیع درست و خردمندانه قدرت است. تفکیک قوا به تنهایی برای توزیع متناسب و معقول قدرت کافی نیست؛ بلکه باید سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه در سطحی کم و بیش افقی قرار گیرند و در جایگاهی عمل کنند که در طیف صلاحیت آنها باشد.
- محدودیت مدت تصدی و ادواری بودن مشاغل سیاسی
- چون در حکومت‌های مردم، حاکمیت اصالتاً متعلق به جماعت است و بروز این حاکمیت به واسطه آراء اکثریت محقق می‌شود؛ بنابراین اساساً مشاغل سیاسی نمی‌تواند در دست صاحبان آن دائمی باشد. اصل محدودیت دوره‌های تصدی با دموکراسی سازگارتر است و تجدید انتخابات و شکل‌گیری دوره‌های جدید بهتر می‌تواند آرمان‌های مقطعی اکثریت را آشکار سازد

ج- اشکال مختلف دموکراسی

در جهان امروز، رژیم‌های دموکراتیک بر اساس نحوه اعمال حاکمیت مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دموکراسی مستقیم
- اگر همه شهروندان به طور مستقیم حاکمیت را اعمال کنند یا دست‌کم در انجام وظایف اصلی آن مستقیماً مباشرت داشته باشند به آن دموکراسی مستقیم می‌گویند. برای اجرای دموکراسی مستقیم باید همه مردم بتوانند در یکجا گرد آمده، به وضع قانون پردازند و عده‌ای را موقتاً از سوی همگان مسؤول اجرای آن نمایند و عدالت را اعمال کنند. لذا تحقق این‌گونه دموکراسی مستلزم وجود جوامع کوچک و جمعیت اندک است و به همین دلیل در کشورهای بزرگ امروزی اجرای آن غیرممکن است.
۲. دموکراسی غیرمستقیم (نماینده سالار)
- در این‌گونه رژیم‌ها به جای آنکه مردم مستقیماً حاکمیت‌ها را اعمال کنند، از طریق نمایندگان خود به اعمال آن می‌پردازند. رژیم دموکراسی غیرمستقیم و با واسطه، با جوامع بزرگ و پرجمعیت امروزی سازگار است. بعضی از مردم به عوض اینکه خودشان در میدان‌های عمومی جمع شوند و تصمیم بگیرند، توسط انتخابات، نمایندگان خود را برای مدت معینی برمی‌گزینند و به مجالس مقننه می‌فرستند تا به نمایندگی از سوی آنان به اعمال حاکمیت بپردازند. مأموریت اعضای مجالس مقننه، تصمیم‌گیری از سوی مجموعه یک ملت است و هر یک از نمایندگان حق دارند. در باب کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سراسر جامعه اظهارنظر و اعلام رأی کنند. از آنجا که استقرار این‌گونه رژیم‌ها که غیرمستقیم نیز نام برده می‌شوند، جز با انتخابات همگانی مقدور نیست، برنده انتخابات

قاعدتاً آن کسی است که در برابر رقبای خود بیشترین شمار آراء را به دست آورده باشد. حکومت در اختیار حائزین اکثریت است که به نام کلیت ملی اعمال می‌شود.

۳. دموکراسی نیمه مستقیم

از ترکیب دموکراسی مستقیم و دموکراسی نمایندنده سالار رژیم‌هایی به وجود آمده‌اند که نام آنان دموکراسی نیمه مستقیم است؛ به عبارت دیگر، قدرت سیاسی به دو وجه موازی هم توسط نمایندگان مردم و هم مستقیماً به وسیله خود مردم اعمال می‌شود. اصل بر وجود مجالس مقنن و تصمیم‌گیری از سوی نمایندگان مردم است. لیکن به خود شهروندان نیز این حق اعطا شده است که طبق ضوابطی مستقیماً قدرت سیاسی و حاکمیت را اعمال کنند. با توجه به حقوق کشورهای مختلف صور اعمال دموکراسی نیمه مستقیم علاوه بر وجود مجالس قانونگذاری از قرار ذیل است:

• وتوی مردم

در صورتی که به شهروندان حق دهند تا نسبت به تصمیمات اخذشده توسط گروه فرمانروا و به ویژه مقامات قانونگذاری مخالفت نمایند، به مردم حق وتو اعطا شده است. مثلاً اگر قانونی از تصویب پارلمان گذشت و مردم با آن موافق نبودند، می‌توانند از راه انتقاد و شکایت نسخ آن را بخواهند. البته باید تعداد شکات به نصاب معینی برسد و اعتراض در مهلت قانونی انجام پذیرد تا امکان به کارگیری وتوی مردم وجود داشته باشد.

• همه‌پرسی (رفراندوم)

رجوع به آراء عمومی و مشورت خواهی مستقیم مردم در مورد وضع قانون یا تغییر و اصلاح آن و همچنین کسب نظر شهروندان در باب مسائل مهم مملکتی را همه‌پرسی یا رفراندوم می‌گویند. معمولاً باید اصل همه‌پرسی برای مشورت یا برای تصویب در قانون اساسی مصوب کشور، شناخته شده باشد تا بتوان از این روش استفاده کرد.

اگر همه‌پرسی پیش از شکل‌گیری قانونی مورد استفاده واقع شود، در این صورت به آن همه‌پرسی مشورتی گویند.

اگر اکثریت شهروندان به متن قانونی (همه‌پرسی شده) رأی دهند و آن را تصویب کنند و لازم‌الاجرا سازند آن را همه‌پرسی تصویبی می‌گویند.

• پله بیسیت

گاهی مراجعه به آراء عمومی برای اخذ تأیید و پشتیبانی مردم از مقام پرسش‌کننده و ابراز اعتماد مستقیم یا غیرمستقیم مردم نسبت به کسی است که مراجعه به آراء مردم را سازمان داده، یعنی موضوع از حالت مشورت خاص یا تصویب غیرمستقیم قانونی می‌گذرد و اعمال حاکمیت مستقیم مردم به اعلام اعتماد نسبت به رئیس مملکت یا شخص سیاسی پرسش‌کننده تغییر ماهیت می‌دهد. در این صورت اصطلاحاً به آن پله بیسیت می‌گویند.

• ابتکار عام

در رژیم‌های ریاستی حق ابتکار قانون از لحاظ حقوقی منحصر به نمایندگان پارلمان و در رژیم‌های پارلمانی قاعدتاً هم از سوی نمایندگان پارلمان (طرح) و هم از طرف هیأت دولت (لایحه) اعمال می‌شود. در رژیم‌های که شیوه دموکراسی غیرمستقیم را پذیرفته‌اند حق ابتکار (پیشنهاد قانون اعم از تغییر یا اصلاح کلی و جزئی) به شهروندان نیز داده شده است؛ بنابراین رأی‌دهندگان می‌توانند، در باب پالایش یا اصلاح قوانین (اساسی و عادی) یا تصویب قوانین جدید پیشنهاد مراجعه به آراء عمومی بدهند. مثلاً

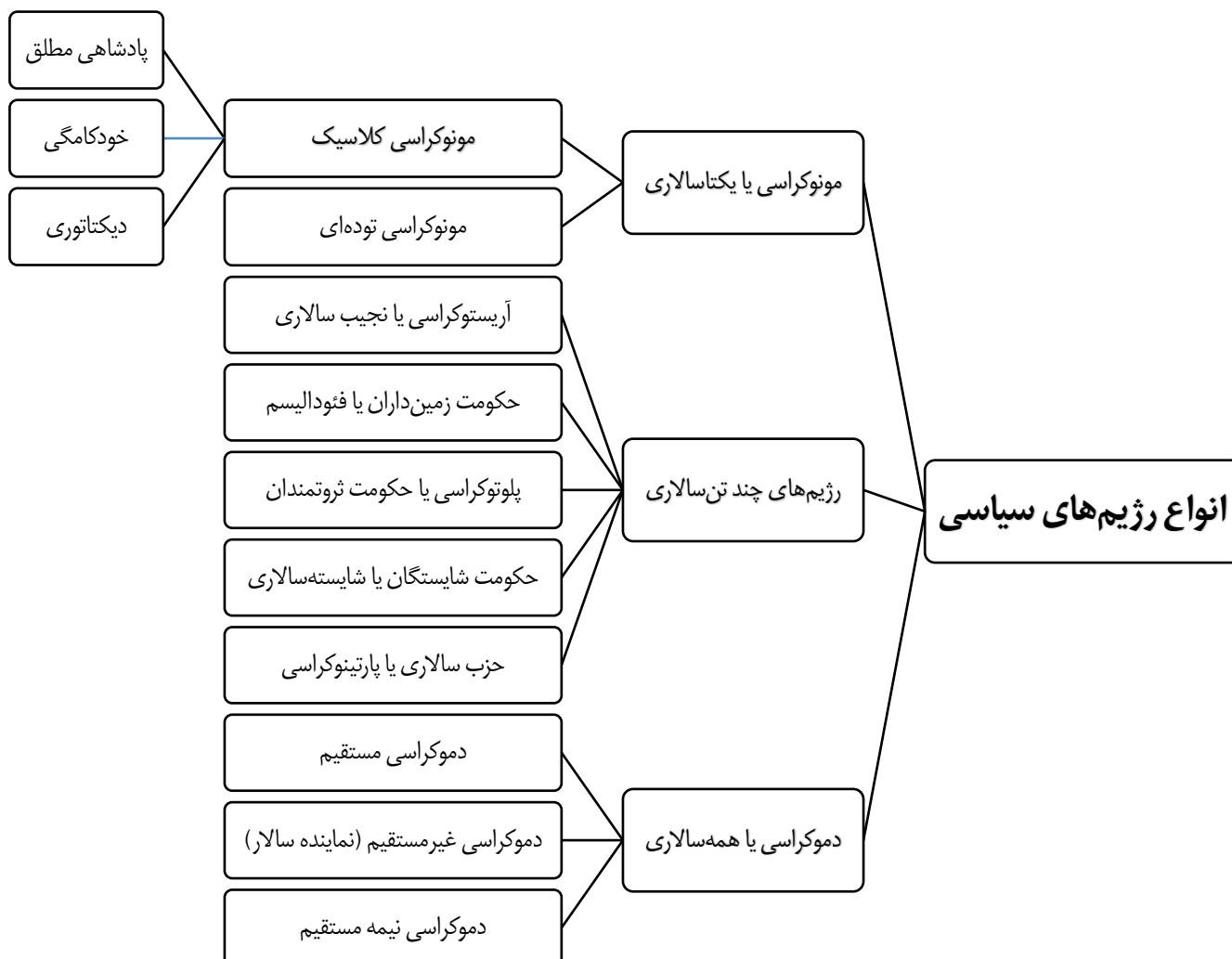
در کشور سوئیس اگر پنجاه هزار نفر از رأی‌دهندگان از دولت فدرال بخواهند که فلان قانون عادی را به رأی عمومی بگذارد، این امر لزوماً باید انجام شود.

در صورتی که صد هزار نفر از دارندگان حق رأی، درخواست تجدیدنظر کلی یا جزئی در قانون اساسی مصوب این کشور را داشته باشند، موضوع به همه‌پرسی گذارده خواهد شد.

تفاوت اساسی همه‌پرسی با ابتکار عام در این است که در مورد نخست، ابتکار انجام عمل با قوه مجریه است و ولی در مورد دوم رأی‌دهندگان مردم پیش‌قدم واقع می‌شوند.

• گزینش‌گری

این شیوه نیز شباهت بسیاری با همه‌پرسی دارد، با این تفاوت که در لایحه یا متن ارائه‌شده برای تصویب، چندین امکان پیش‌بینی می‌شود و شهروندان باید یکی از امکانات را برگزینند و اساساً شیوه گزینش‌گری هنگام اجرای رفراندوم کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و در بیشتر مواقع رأی‌دهنده باید به «آری» یا «نه» موافق یا مخالفت خود را ابراز کند.



اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «بایسته‌های حقوق اساسی دکتر قاضی» و کتاب «حقوق اساسی دکتر شعبانی» کمک گرفته‌ایم. به‌روزرسانی جزوه: ۱۴۰۱

اینستاگرام: @omid_mollakarimi



امید ملاکریمی هستم؛ یه حواس‌پرت متولد دهه ۶۰ توو تهران! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک‌گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان من: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که یه کار ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام یه کارمند سطح بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشه. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!؛ یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا ور می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانسی نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلشم از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کنن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیمم راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو یه جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق‌سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی کُت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا بیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی

(پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com

Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره همراه ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتس‌آپ بدین و از من بخواهید تا تمام جزواتی را که تضمین‌کننده قبولی شما در آزمون

وکالت، قضاوت، سردفتری، کارشناسی ارشد و دکتری است را به رایگان برایتان ارسال کنم!